فصلنامه علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی – دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی
دانشگاه آزاد اسلامی واحد سنندج – سال ششم / شماره ۲۰ / پاییز ۱۳۹۳

بررسی کهن الگوها در داستان «هزارویک شب» نجیب محفوظ

کامران قدوسی[1] (نویسنده مسؤول)
استادیار گروه زبان و ادبیات عرب دانشگاه آزاد واحد شهرکرد
گیتی کاوه باغبهادرانی[2]
کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد واحد شهرکرد

تاریخ دریافت: ۹۳/۰۳/۰٤ تاریخ پذیرش: ۹۳/۰۸/۱۵

چکیده

مفاهیم مشترکی که از اجداد بشر نسل به نسل منتقل شده اند و در ژرفای ضمیر نا خودآگاه قرار گرفته اند، کهن الگو ها هستند ،مفاهیمی که جهانی هستند و ریشه ای چند میلیون ساله دارند. گرایش های ارثی مشترکی که انسان در موقعیت های گوناگون از خود نشان می دهد. نقد کهن الگویی یکی از رهیافت های اصلی نقد ادبی معاصر است که به کشف ماهیت و ویژگی کهن

1. Email: kamranghodoosi@gmail.com
2. Email: G.2104@yahoo.com

الگو ها و نقش آن ها در ادبیات می پردازد . هزار و یک شب هم چون بسیاری از آثارادبی جهان جلوه گاهی است که کهن نمونه ها را به شیوه های نمادین منعکس می کند. دراین مقاله حکایت ها و روایت های این مجموعه از دیدگاه نقد کهن الگویی، بررسی و بر اساس کهن الگو های شاخص این اثر (آنیما، آنیموس، سایه، نقاب، عشق، جن و دیو، شیطان، قهرمان، جدال خیر و شر، خود و خویشتن، خداانگاری) تحلیل شده است. بررسی موردی حاضر درباره ی داستان های این مجموعه نشان دهنده ی قابلیت های بالای این اثر در حیطه ی ناخود آگاه روان آدمی است. بر اساس یافته های پژوهش نجیب محفوظ به دور از محدودیت های زمانی و مکانی، میراث مشترک ادبی وفرهنگی را مورد تأیید قرار داده و ثابت کرده است که به یاری این کهن الگو ها در صحنه های هزار و یک شب به صورت جزئی و بازتاب آن در رفتار مخاطب به طور کلی می توان پرواز روح آدمی از آوردگاه جدال خیر و شر تا آسمان نیکی ها و رستگاری ها را نظاره گر بود، زیرا که در نهایت با برتری نیروهای خیر گره داستان گشوده می شود وشر راهی جز به نیستی ندارد.

کلید واژها: کهن الگو، هزارو یک شب، کارکرد، باورهای رایج، نماد

۱- مقدمه

کتاب هزار و یک شب مجموعه ای است از داستان هایی به هم پیوسته که با خلق یک داستان حکایت دیگری از دل آن داستان متولد شده است. این مجموعه شگفت انگیز به قلم نجیب محفوظ مصری به تحریر درآمده است.(ر.ک امیری ،داستان نویسی های معاصر، ۱۳۸۶) و مشتمل بر هفده حکایت است که هر کدام به نام شخصیت های اصلی داستان نام گذاری شده اند. مهم ترین ویژگی این اثر ساختار در هم تنیده ی داستان هاست.خالق این نوشته آن را بر اساس الگوی هزار و یک شب عبد الطیف طسوجی به تحریر درآورده است که شامل یک داستان اصلی و داستان های فرعی است که در دل داستان اصلی جای می گیرند. این کتاب داستان تقلیدی نیست بلکه اوج هنر محفوظ در ادامه دادن داستان های کتاب اصلی (هزار و یک شب فارسی) اما در دل حوادث جدید است. (ر.ک چیستا یثربی، هزار و یک شب،۱۳۸۴ و نیز: جواد اصغری، بررسی حرکت های داستانی در هزار و یک شب، ۱۳۹۱)

از آن جا که موضوع این پـژوهش، تنـوع کهـن الگـو هـا و تأثیرگـذاری آن بـر ادبیـات و مخاطب است، پژوهش و بررسی اثری را می طلبید که ریشه در میراث کهـن ادبیـات داشـته باشد و هزار و یک شب این ویژگی را داراست. نجیب محفوظ لیالی الف لیله را بر اساس هـزار و یک شب فارسی و داستان های آن درقالب اصلی که دقیقاً مانند داستان شـهرزاد و شـهریار است روایت کرده است. همچنین «اثر دیگری به نام ملحمـۀ الحـرافیش دارد کـه ایـن رمـان آشکارا نمایانگر تأثیر ادبیات فارسی بر نویسنده ی بزرگ مصر است. » (سید محمـد امیـری ، داستان نویسی معاصر مصر ، ۱۳۸۶) اثرپذیری از مفاهیم عرفانی شاعران ایرانـی باعـث شـده محتوای اثر او نزدیک به درونمایه آثار اخلاقی و عرفانی فارسی باشد و دارای مفاهیم مـشترک با فرهنگ و هویت ایرانی است. بنابر این هزار و یـک شـب نجیـب محفـوظ بـرای نقـد کهـن الگویی انتخاب و مورد بازبینی قرار گرفت. با بررسی این مجموعه داستانی، کهن الگوهایی کـه در نقطه نقطه داستان، اهداف اصلی تخیلات نویسنده را به دوش می کشیدند شناخته شده و به عنوان شاهدانی برای کهن الگو هایی که شاخص آرکـی تایـپ هـای ایـن اثـر بودنـد از دل حکایت ها گرفته شده اند و با معرفی مختصری از کهن الگوها عبـاراتی از داسـتان بـه عنـوان مثال ذکر گردیدند.

پیشینه ی تحقیق

در سال های اخیر مقالات زیادی درباره ی نقد کهن الگویی به رشـته ی تحریـر درآمـده است و آثار زیادی از ادبیات بررسی شده اند. از آن جمله حسینی (۱۳۷۸) غزلی از مولانا را از دید گاه نقد کهن الگـویی بررسـی کـرده اسـت. اکرمـی و پاشـایی (۱۳۸۹) کهـن الگـو را در حماسه های گیل گمش و رستم به صـورت تطبیقـی بررسـی کـرده انـد. کهرویـی و بحرانـی (۱۳۸۸) شخصیت موبد در ویس و رامین را بر اساس نظریات یونگ تحلیل کـرده انـد. دکتـر طالبیان (۱۳۸۶) کهن الگو ها را در شـاهنامه فردوسـی بررسـی نمـوده اسـت.پنـاهی، مهـین (۱۳۸۹) کهن الگوی مادران ازلی را در اشعار بیدل دهلوی مورد بازبینی قرار داده است. اما در مورد هزار و یک شب فارسی باید گفت این اثر مورد نقد کهن الگویی قـرار گرفتـه اسـت، کـه صابر امامی به صورت کلی هزار و یک شب فارسی را از جنبه ی تاریخی و اسطوره ای بررسـی کرده است، و نغمه ثمینی در کتاب عشق و شعبده در فصل چهارم به بازبینی کهـن الگوهـای این اثر فارسـی پرداختـه اسـت. (ر.ک امـامی ، ۱۳۸۳ : ۲۷ و ثمینـی، ۱۳۷۹ : ۱۸۶- ۲۰۵)

همچنین پژوهش‌های محدودی در ارتباط با کتاب هزار و یک شب نجیب محفوظ در دست است که مقاله امهسان عطاری با عنوان « شب های هزارو یک شب نجیب محفوظ» با معرفی شخصیت های این اثر و مقاله ای تحت عنوان « تأثیر پذیری نجیب محفوظ از هزار و یک شب» به قلم جواد اصغری و زینب قاسمی اصل در مورد عناصر داستان در این اثر ادبی، از آن جمله هستند. اما چنان که نگارندگان جسته‌اند، هزارو یک شب نجیب محفوظ از نظر الگوهای کهن تا کنون بررسی و بازبینی نشده است.

فرضیه ها و پرسش‌ها

این مقاله بر مبانی فرضی ذیل استوار است:

۱- برخی نمادهای به کار رفته در این داستان « نمادهای کهن الگویی» هستند.

۲- در حکایت ها و روایت های این مجموعه کهن الگوهایی در تقابل و مقابله با یکدیگر هستند و نویسنده را در رسیدن به هدف خود یاری می بخشند.

۳- در این اثر کهن الگوی اصلی جدال خیر و شر است که با عملکرد شخصیت های داستان به برتری یکی از دو طرف جدال می انجامد.

۴- نویسنده در حکایت های مختلف داستان خواننده را به شدت با خود همراه می سازد طوری که او را مجبور به پیگیری داستان و در نهایت قضاوت می نماید.

از این رو با توجه به این پیش فرض های مطرح شده، پرسش های اصلی جستار کنونی عبارتند از:

۱- نمادهای کهن الگویی به کار رفته در داستان « هزار و یک شب » کدام ها هستند ؟ و چه معنایی دارند؟

۲- این داستان بر اساس کدام معیارها و الگوهای کهن ناخودآگاه جمعی قابل بررسی است؟

۳- کهن الگوها چگونه یاری گر هدف اصلی داستان یعنی پیروزی حق بر باطل و خیر بر شر هستند؟

۴- شاخص ترین کهن الگوهای داستان کدامند و چه تأثیری بر خواننده دارند؟

۵- آیا کاربرد کهن الگوها توانسته مقصود اصلی از تخیلات نویسنده را به خواننده القا کند؟

بررسی آثار ادبی جهان بیانگر این مسئله است که در تمام این آثار مفاهیم مشترکی وجود دارد که مربوط به شخص یا قوم خاصی نیست، بلکه متعلق به تمام اقوام بشری است. و خلق آن اثر در هر نقطه ای از جهان که باشد دارای نقاط مشترک با کل جهان می باشد و قابل فهم برای تمام انسان هاست. به این سبب نقد کهن الگویی برگزیده شد زیرا می تواند ناخودآگاه های جمعی که در وجود همه مردم دنیا به طور یکسان و مشترک و بالقوه به ارث رسیده شده را بررسی کند و نشان دهد که در چه شرایطی و چه جاهایی می تواند به صورت بالفعل و خودآگاه نمود پیدا کند، و با نمود آن ها چه تأثیراتی بر ذهن و رفتار مخاطب ایجاد خواهد نمود .

اما انتخاب اثری از نجیب محفوظ به این خاطر بوده است که: محفوظ در هزار و یک شب به مکان و زمان خاصی اشاره ننموده است و معمولاً مکان و زمان در این داستان غیر واقعی می باشند و هر خواننده ای می تواند خود را در آن مکان و زمان تصور نماید و این کتاب یک اثر جهانی است تا این که متعلق به قومی خاص یا منطقه جهانی باشد. دلیل دیگر، قلم توانای نویسنده که خواننده را به دنبال خود می کشاند و شخصیت هایی از داستان را در داستان دیگر به کار می گیرد و داستان ها به هم مرتبط و منفصل از هم نیستند، همچنین وجود کهن الگوهایی که پژوهشگر را به نقد و تحلیل فرا می خواند . فضای جادویی داستان که کاربرد آرکی تایپ ها را پررنگ تر می نماید و استفاده از کهن الگوهای مادر مثالی که نقش باروری ونعمت را دارند ، چون ماه، آسمان، زمین، دریا و ... ، زنده و پویا بودن عناصربی جان داستان همه و همه پژوهشگر را بر آن داشت تا هزار و یک شب نجیب برای نقد کهن الگویی برگزیده شود .

۲- کهن الگوها در هزار و یک شب

نقدکهن الگویی نقدی است که در چارچوب نسبت یا تأثیرات تاریخی نمی گنجد. منتقد در نقد کهن الگویی، هر اثر ادبی را به منزله ی بخشی از کلّ ادبیات مطالعه می کند. جزئیات کهن الگوها از فرهنگی به فرهنگ دیگرمتفاوت است اما عناصر اصلی آن مشترک است. «کهن الگوها محتویات ناخودآگاه جمعی اند که بالقوه در روان آدمی موجودند وبه سبب انگیزه های درونی وبیرونی در خود آگاهی پدیدار می گردند یا به عبارت دقیق تر خود را به خود آگاهی می شناسانند.به طور کلی، کهن الگوها عبارتند از همه ی مظاهر وتجلیات نمونه

وار عـام روان آدمـی.» (سـتاری ،۱۳۶۶ : ۲۲۹) از ایـن رو بایـد دانـست کـه « ناخودآگـاه درونی ترین و مرمـوز تـرین بخـش روان اسـت کـه نخـستین بـار زیگمونـد فرویـد در حـین مطالعه ی رؤیاها به کشف آن نائل گردید. تحقیقـات فرویـد ثابـت کـرد، پـاره ای از دردهـای جسمانی ورفتارهای ناهنجار در واقع وجهی نمـادین دارنـد وهـر کـدام شـیوه ی ابـراز وجـود ناخودآگاه ذهن هستند .» (یونگ، ۱۳۷۷: ۸۹) بنابراین « نقد کهن الگویی نقدی است که بـه کشف ماهیت و ویژگی کهن الگوها و نقش آن ها در ادبیات می پردازد. منتقـدان ایـن شـیوه عمیقاً در جست و جوی صورت های مثالی و کهن الگویی در آثـار ادبـی هـستند و بـه تعبیـر دیگر از رابطه ادبیات و هنر با اعماق سرشت بشری سخن می گویند، زیرا اثر هنـری را تجلـی نیرو های پویا و ذاتی برخاسته از اعماق روان جمعی بشریت می انگارنـد . » (امـامی، ۱۳۸۵: ۲۰۲) اما نوشتار حاضر بدون آن که بر دیدگاه‌ها ونظرات خاص اشخاص متمرکز گردد، بـا در نظر گرفتن مبانی کلی حاصل از دیدگاه‌های نظریه پردازان در حـوزه کهـن الگـو، بـه بررسـی محتوایی اثر داستانی مورد نظر خواهد پرداخت.

۱-۲- آنیما:

«آنیما وآنیموس از جمله مهم ترین کهن الگو هایی هستند که دائمـاً فکـر انـسان هـا را تحت تأثیر قرار داده است. یونگ زن مخفی درروان مردرا آنیمـا و مـرد مخفـی در روان زن را آنیموس می نامد.» (فوردهام ، ۲۵۳۶ :۹)

از نقد این اثر چنین استنباط می شـود کـاربرد ویژگـی هـای زنانـه در داسـتان یکـی از تأثیرات مهم آنیماست که در اکثر داستان ها دیده می شود. جایی که مردان داسـتان اراده‌ای متزلزل پیدا می‌کنند و به جای یاری گرفتن از عقل اسیر احساسات می شوند و بدون در نظـر گرفتن نتیجه ی اعمال خود سبک سرانه و بدون تأمل اقدام می‌کننـد شخـصیت آنـان تحـت تأثیر برون گرایی آنیماست.

«آنیما می تواند درون گرا و برون گرا باشد. در حالت برون گرایی آنیما چهره منفی دارد. آنیما فریبکار می شود و در این صورت مردان نیرومند در زندگانی خصوصی خود به هیجانـات و عواطف مجال بروز می دهند و می توانند هم احساساتی و هم غیر منطقی باشـند.» (فـورد هام ، ۲۵۳۶ : ۹۷)

«و سلبت القلوب و الجوانح ، و تاهت العقول و شردت، و سیطر الإسراف و السفه، و نحیت العواقب و تلاشی الزمن فلم تبق إلا الساعه الراهنه، و مـضت الـدّنیا تـضیع فـی أثـر الـدین...»

(لیالی الف لیله ،۱۹۸۸: ۱۶۱)

« مشتریان قلب و مغز خودرا در آن خانه جا می گذاشتند، در آن خانه روح اشخاص گمراه و سرگردان می شد، ولخرجی و شهوت رانی بدون توجه به پیامد های آن، حکم فرمایی می‌کرد، زمان در لحظه های خوشگذرانی خلاصه می‌شد و دین و مذهب ریشخند شده بود.» (هزار و یک شب ، ۱۳۸۸ : ۱۶۰)

از نمود های منفی آنیما در حالت برون گرایی این است که مردان شجاع در موقعیت های کاملاً بی زبان می ترسند. (فوردهام ،۲۵۳۶ : ۱۷)

«لایمر یوم دون أن تنهال علیه ضربا وسبا وهو یرتعد بین یدیها خوفا وذلا ... یتمنی شجاعۀ یطلقها بها ، یحلم بموتها، یود الهرب ولکن کیف والا این... قال انه أسیر کما کان فاضل صنعان أسیرالشیطان... ولعله لا خلاص له – مثله – الا بالموت.»(لیالی الف لیله، ۱۹۸۸: ۲۳۱)

«معروف پینه دوزاز کتک زدن ها و تحقیر همسرش می ترسید،آرزو می کرد شهامت داشت اورا طلاق می داد، ولی افسوس که چنین شهامتی نداشت و در دل آرزوی مرگ او را می‌کرد، دلش می خواست که فرار کند ولی چگونه و به کجا ؟ او مانند فاضل صنعان که اسیر شیطان شده بود، اسیر همسرش بود و شاید برای او مرگ تنها راه نجات بود. » (هزار و یک شب، ۱۳۸۸: ۲۲۶)

بر اساس یافته های این پژوهش بی منطقی در مردان بر عهده ی آنیماست، از لجام گسیختگی، کج خلقی، بو الهوسی و تلون صفات منفی آنیما در مردان است .در حکایتهای مختلف هزارو یک شب نجیب محفوظ داستان را بیشتر تحت تأثیر حالت برون گرایی آنیما به تصویر کشیده است .آن دم که شیطان نفس قهرمان داستان را به زانو در می آورد و او در جاده‌ی ضلالت پای بر ندای ضمیر خود می‌نهد وبولهوسی را بر پاکدامنی وعفاف بر می‌گزیند، آنیماست که به صورت خودآگاه در جنبه ی منفی خود جلوه نموده است . صنعان جمالی به وسوسه های جنی پاسخ مثبت می دهد، خود را برای کشتن حاکم ستمگر آماده می کند امّا در این ورطه غرق شده وطوفان هوس او را چنان در می‌پیچد که به دختری کوچک به نام سمیه رحم نمی کند وسپس او را به قتل می‌رساند.

صنعان پس ازدیدن جن در بستردچارتغییر رفتار می گردد، عصبانی و بد خلق و به تنهایی پناه می‌برد. »(هزار و یک شب، ۱۳۸۸: ۲۸)

«ولما تلقی شهریار الحقیقة من وزیره غضب وهتف: ــ لابد من ضرب عنقی المعین وجمیلت زوجة الزینی.» (لیالی الف لیله، ۱۹۸۸: ۱۸۶)

« شهریار با شنیدن حقیقت از دهان وزیرش، دستخوش بحران خشم شد: باید سر داروغه و همسر حاکم شهر را برید. » (هزار و یک شب، ۱۳۸۸: ۱۸۴)

بر اساس برآوردهای این تحلیل آنیما در جنبه‌ی درون گرایی ومثبت خود در هزارو یک شب نمود یافته است. در داستان نورالدین ودنیازاد وقتی نجیب به زیبایی، معشوق را به تصویر کشیده واحساسات پاک نورالدین را در عشق دنیازاد به رشته ی کلام کشیده است، معشوقی که نورالدین اورا فقط در رؤیا دیده است، چنان عواطف او پاک وصادقانه جلوه گر می شود که هر مخاطبی را همراه خود می گرداند وآرزوی وصال عاشق ومعشوق را در دل دارد. ویا در داستان آخر البکاؤون(گریه کنندگان) شهریار مردانی را می بیند که هرشب تا سپیده ی صبح پشت در بسته ی غاری می نشستند وگریه می کردند. گریه از جدایی، از حقیقتی که تا در کنار آن بودند روی از آن برتافتند و اکنون که دور شده اند امید وصال دوباره را دارند، شهریارکه به درون غار راه یافت ملکه ای زیبا را در غار دید ودنیایی چون بهشت را مشاهده کرد. ملکه با او ازدواج کرد اما از او خواست که هیچگاه به در ممنوعه نزدیک نشود، اما شهریار با اراده ای متزلزل در برابر وسوسه ای عذاب آور سر فرود آورد واز در ممنوعه گذشت وباز راهی دنیا گشت وگریه کنان از کاری که کرده بود در حسرت و پشیمانی بسر می برد.

« أشواقنا تهیم فی جنون مجدة وراء التلافی... لعل الذی صنع معجزة الحلم یعد بمعجزة أ خری تأویله وتحقیقه ...لا یمکن أن یتلاشی حلم کهاذا کأن لم یکن ... لایمکن أن تشعل اشواق بهذه القوة دون ماسبب أوغایة ...لابد أن یصل العاشق... بالعقل أوالجنون لابد أن یصل ... ولاکن ماأضیع الباحث بلا دلیل ... » (لیالی الف لیله، ۱۹۸۸: ۱۰۰)

« نورالدین در کوچه و محله به دنبال زنان با حجاب می افتاد و از خود می پرسید آیا محبوبه ی من یکی از آنان نیست؟ در حال او بدون هیچ شک و تردیدی وجود داشت و در نقطه ای از جهان زندگی می کرد، رؤیایی که داشت نمی توانست از ذهنش محو شود. مطمئن بود که روزی از راه عقل یا جنون به او خواهد رسید. اما کسی که بدون راهنمایی در این راه گام نهد گمراه خواهد شد. (هزار و یک شب، ۱۳۸۸: ۱۰۳)

« والحق واضح ولاکن تبین له أنه أضعف من أن یتخذ القرار الحق ... وجد نفسه منحد را

الی العفو عن الاثنین، کی تبقی جمیلهٔ فی داره کما یبقی المعین فی وظیفتـه... واتخـذ القـرار المتهالک وفقد شرنه...

« والحق واضح ولکن تبین له أنه أضعف من أن یتخذ القرار الحق ... وجد نفـسه منحـد را الی العفو عن الاثنین ، کی تبقی جمیلت فی داره کمـا یبقـی المعـین فـی وظیفتـه ... واتخـذ القرار المتهالک وفقد شرنه ...» (لیالی الف لیله ، ۱۹۸۸: ۱۸۳)

« حاکم که فهمید همسرش جمیلـه همدسـت داروغـه بـوده اسـت و بـه خـاطر شـدت حسادت از داروغه خواسته تا از شردلارام کنیز زیبا نجاتش دهد، باید جمیله را به دست جلاد و شکنجه می سپرد و مقامش را از دست می داد، امـا حـاکم شـهامت ایـن کـار را نداشـت و همسرش را در حبس خانگی نگاه داشت . او این تصمیم بزدلانه را گرفت و آبـروی خـود را از دست داد. » (هزار و یک شب، ۱۳۸۸: ۱۸۱)

از یافته های تحقیق چنین بر می آید که آنیما زمینه افسردگی مرد را فراهم مـی سـازد. آنیما با نجوای موضاعات نابجا و محال، کوشش وی را برای تمرکز فکر آشفته می سازد. روز را با ایجاد این احساس مبهم و نامطبوع که گویا یک ناراحتی جـسمانی دارد تبـاه مـی کنـد یـا خواب وی را عرصه ی آمد و شد تجسّمات فریبکار و مفتون کننده می نمایـد. مـردی کـه بـه تملک آنیمایش در آید قربانی هیجان ضبط ناپذیری می شود.

« قبض علی حسام الفقهی الذی لم یحاول الهرب... نظر الیه بیومی الأرمل برثاء وقال:

أسفی علیک ایها الصدیق القدیم .فقال حسام بهدوء:ـ لا تألف یا بیومی، مـا هـی الا قـصهٔ قدیمهٔ یستدفئ بها العجائز ... قصهٔالحب والجنون والدم .»(لیالی الف لیله، ۱۹۸۸: ۱۶۴)

« وقتی داروغه حسام فقیه را به خاطر قتل یوسف طاهر محاکمه می کرد، به او گفت کـه جای تأسف است که دوست دیرینه ام به قتل رسید ، ولی حسام فقیه که حتی تـلاش نکـرده بود بگریزدو با خونسردی پاسخ داد :

این قصه دیرینه به سالخوردگی جهان است : قصه ی عشق، قصه ی دیـوانگی و خـون. » (هزار و یک شب ، ۱۳۸۸: ۱۶۲)

«کهن الگوی آنیما ناشی از تجربه و استنباط باستانی مـرد از زن اسـت و بـه هـیچ روی، منش واقعی زنی مشخص را نمی نماید. نخستین و مهـم تـرین تجربـه ی هـر مـرد از زن بـه وسیله ی ارتباط با مادر حاصل می شود. بنابر این مادر نخـستین حاصـل تـصویر آنیماسـت.» (یونگ، ۱۳۷۳ : ۱۱۷)

۱-۱-۲- آنیما با نمود مثبت درون گرایی در هزار و یک شب نجیب محفوظ:

از نقد این اثر چنین بر می آید که اگر آنیما درون گرا باشد باعث ایجاد حالات مثبت، ابراز احساسات و عواطف در مرد می شود، ابراز احساسات و عواطف رقیق و نرم نویسنده در ظهور و نمود آنیمای درونگرای وی ریشه دارد. وقتی نویسنده باتمام احساس خود سخن می‌گوید، با زبان قهرمان داستان معشوق را می ستاید، معشوقی که با وجود او عجین گشته است. و صادقانه آن چه درونش شعله ور گشته را بر زبان می آورد همان نمود مثبت آنیماست.

«صوتها ذکره بأکرمان وحسنیهٔ فمازج حنان الأرض أشواق السماء فی قلبه فقال برقهٔ مشعشعهٔ بالندی.»(لیالی الف لیله، ۱۹۸۸: ۱۲۱)

«کرم اصیل با شنیدن صدای زن، اکرامان و حسنیه را به یادش آورد، این صدای لطیف مانند اخگری آسمانی در قلبش اثر بخشید. » (هزار و یک شب، ۱۳۸۸: ۱۲۰)

یافته های تحقیق نشان می دهد که گاهی آنیما می تواند خود را در شکل معشوق نشان دهد. این نوع عشق روح نویسنده را تا مراتب اعلا بالا می برد و او را به سطوح آگاهی برتری می دهد به گونه ای که با تمام احساسات خود در وصف او سخن می گوید.

« وکان یعلم أنه یکذب، وأنه لن ینسی ، وأن قلبه یخفق بحب حقیقی، وأن محبوبه کائن متجسد لاینسی و لایمحی أثره من الوجدان. » (لیالی الف لیله، ۱۹۸۸: ۹۹)

« نور الدین که می دانست چنین نخواهد شد، آهی از سر حسرت کشید، چون می‌دانست نخواهد توانست فراموش کند. از شور و هیجان واقعی می سوخت. محبوبه اش موجودی از گوشت و استخوان بود و برای همیشه در قلبش اثر گذاشته بود.»(هزار و یک شب، ۱۳۸۸ : ۱۰۱)

برآورد پژوهش بیانگر این است که آنیما، در بعد مثبتش می تواند الهام آفرین باشد، آنیما عامل مهم آفرینش های هنری و روح مرد است. این ناخود آگاه آنیما، سر چشمه ی جوشش و حیات است و جان بی قرار نویسنده را مست و بی تاب می‌کند.

« لم یذهب لیقتل و لکن لیقدم نفسه فدیه عمن یحب ... لم یستعشر رهبه و لا خوفاً. » (لیالی الف لیله، ۱۹۸۸: ۸۹)

« عبد الله به هیچ وجه به قصدقتل و کشتارباز نگشته بود، بلکه آمده بود تا خودش را فدای افراد مورد علاقه اش کند. » (هزار و یک شب، ۱۳۸۸ : ۹۱)

« شهریار که شخصیتی ظالم داشت و پس از ازدواج با دختران آنان را می کشت اکنون پس از ازدواج با شهرزاد از کوچکترین بی عدالتی ناراحت می شد و در دیدگانش برقی آزار دهنده می درخشید. »

۲-۲-آنیموس:

« آنیموس نیمه مردانه در وجود زنان است، که این عنصر نرینه به ندرت به صورت تخیلات جنسی نمود پیدا می کند، اغلب به صورت اعتقاد نهفته مقدس پدیدار می شود، هنگامی که زنی به گونه ای علنی و با پافشاری دست به ترویج اعتقادات مردانه می زند، یا این عنصر به گونه ای خشن و بی رحم در زنان بروز می کند. همان گونه که عنصر مادینه مرد از مادر شکل می گیرد، عنصر نرینه زن هم اساساً از پدر متأثر می شود و این پدر است که به عنصر نرینه دختر خود اعتقادات حقیقی بی چون وچرا می بخشد و به آن جلوه ای ویژه می دهد. » (یونگ ،۱۳۷۷: ۲۸۵)

بر اساس یافته های تحقیق در میان صورت های ازلی و کهن آنیما و آنیموس از مواردی هستند که اغلب به صورت معشوق در نوشته ها خود را نشان می دهند. این معشوق بر اساس شخصیت پنهان نویسنده می تواند جلوه های گوناگونی داشته باشد. آنیموس یا روح مردانه تصویر مشخصی نیست، بلکه روح مردانه زن است که تحت تأثیر شخصیت پدر شکل می گیرد. آنیموس باعث روشنی، حرکت، فعال، منطقی، جلو رونده، هدفمند، با برنامه، با وفا، گرم، جنگ جو، معنوی وعلاقه درشخصیت زن می گردد.

« واذا خلت إلی نفسها تناست الإخطار المحدقه بها فلم تذکر إلا حبیبها الغائب ... عند ذاک تستهین بالموت، و لا تأبه للعار، و تتساءل بوجد و عذاب: أین أنت یا حبیبی؟ »(لیالی الف لیله، ۱۹۸۸: ۱۰۱)

« ولی به محض اینکه دنیا زاد تنها می ماند خطراتی را که در کمینش بود فراموش می کرد و به محبوب غایبش می اندیشید. در این هنگام بی توجه به مرگ وبی اعتنا به بی آبرویی اجازه می داد، دستخوش هیجانات پر شور ودرد ناک شود .» (هزار و یک شب، ۱۳۸۸ :۱۰۳)

«درآمد معروف پینه دوز محدود بود وددمنشی همسرش فردوس آرا، زنی بد خلق وطمع کار با نیروی جسمانی فراوان، او را آزار می داد. روزی نمی گذشت که همسرش او را کتک نزند و دشنام ندهد، معروف آرزو می کرد، شهامت داشت تا همسرش را طلاق بدهد. ولی

افسوس که چنین شهامتی نداشت .» (هزار و یک شب، ۱۳۸۸: ۲۲۶)

دستاورد تحقیق نشان می دهد که آنیموس در لیالی الف لیله محفوظ تأثیرگذار بوده است. نویسنده از شهرزاد قهرمانی خلق نموده است که با نمود آنیموس در او برنامه ای هدفمند را دنبال کرده و با وفاداری و اعتماد به شهریار در راه برگرداندن وجود باطنی سلطان به دنیای خوبی ها جنگیده و این برنامه را به پیش برده است و با اندیشه های منطقی خود جهانی از روشنی و امید را برای مردم جامعه خود به ارمغان می آورد. برآورد پژوهش حاکی از آن است، که با ظهور و نمایش آنیموس در این شخصیت، خواننده را به روشنی پس از حرکت، حرکتی که هدفمند بوده است و با اراده ای گرم و جنگنده در بعد معنوی، هدف خود را به ظهور رسانده، امیدوار می سازد، امید به اینکه در پس هر حرکتی مصمم و منطقی، تلؤلوءی از پیروزی فردایی روشن را نوید می دهد.

۳-۲-کهن الگوی سایه:

سایه یکی دیگر از کهن الگوهای مهم در روانشناسی یونگ است « سایه بخش درونی ولایه ی پنهان شخصیت ماست که جنبه ی منفی دارد والبته سایه تأثیرات مثبت هم بر روان انسان می گذارد»(شمیسا،۱۳۸۳: ۲۲۸)

« سایه جنبه ای از درون انسان است نه خیر است ونه شر، درست مثل حیوانات. در حقیقت سایه کهن الگویی است که در درون انسان بالقوه است که هنوز به فعل در نیامده است .سایه در جنبه ی منفی انسان را به کارهای منفی وادار می کند .معمولاً با غلبه ی کهن الگوی ساده انسان در پی گزند رساندن به معشوق بر می آید .در واقع هر عاملی که مانع رسیدن قهرمان به خویشتن خویش می شود همان کهن الگوی سایه است .هر عاملی که باعث شود انسان دست به اعمال غیر انسانی بزند کهن الگوی سایه می باشد . »(بررسی کهن الگوی سایه در اشعار اخوان ثالث ، ۱۳۹۱ :۱۲۲)

دستاورد تحقیق نشان می دهد که سایه احساس غم و اندوه و پوچی و یأس و ناامیدی را به فرد القا می کند و او را از هف اصلی، تکامل انسان و یافتن خویش دور نموده و مشغول اموری غیر انسانی می گرداند.تقریباً در اکثر روایت های هزار و یک شب نجیب ناخودآگاه سایه را به یاری حکایت های خود طلبیده است: آن جا که شهریار خویشتن خود را به نسیان سپرده و به نوعی بدبینی گرفتار شده با کشتن دختران و خونریزی اعمالی ناشایست را انجام می‌دهد. در اکثر روایت های هزار و یک شب نیروهای ماوراءطبیعی توانسته اند در فکر و ذهن

قهرمان داستان رسوخ کرده و آنان را به انجام رفتارهایی نـا بـه هنجـار و جبـران ناپـذیر وادار کنند، آجار سلمانی در پیروی از شیطان نفس در دام زنی به نام گلنـار اسـیر مـی گـردد و در ورطه گناه غرق می شود. و در حوادث بعدی داسـتان بـا طمـع ورزی و زیـاده خـواهی خـود خواهان ازدواج با خواهر حسن عطار، قمر می گـردد وچـون در مـاجرای کتـک زدن شـملول، دلقک سلطان به عنوان شاهد حاضر بوده است، از عوامل این اتفـاق بـه نیـروی زور واجبـار از جلیل بزاز وفاضل صنعان وحسن عطار اخاذی می کند وتمام این حـوادث تحـت تـأثیر نمـود کهن الگوی سایه نمایش داده می شود. حتی فاضل صـنعان کـه روزگـاری در خـدمت شـیخ عبدالله، مراحل طریقت را طی کرده بود اسیر نیرنگ های جنی شیطانی می گـردد و بـا شـب کلاه نامرئی اقدامات شرورانه ای مرتکب مـی شـود، آن چهـره ی پـاک و بـا تقـوا تبـدیل بـه موجودی قاتل و هوس باز می گردد. تمامی ایـن حـوادث و رفتارهـای سـوء شخـصیت هـای داستان نمودی از جنبه ی منفی کهن الگوی سایه می باشد، آن چـه کـه خواننـده از نمـایش این کهن الگو برداشت می کند این است که این کهن نمونه در تمامی حکایت هـا، قهرمانـان اصلی داستان را به رفتارهای سوء سوق داده اسـت و در واقـع هـر عـاملی کـه مـانع رسـیدن قهرمان به کهن الگوی خویشتن باشد، مانند جن یا موجودات ماوراء طبیعی، علتی هستند که قهرمان را تحت تأثیر کهن الگوی سایه قرار می‌دهند.

« اختفت بروق الآمال فی السماء الخریف وصمتت طبول النصر... سیتأ رجـح طـویلا بـین الحاکم و عبث سنجام ... »(لیالی الف لیله، ۱۹۸۸: ۵۱)

« نور امید از آسمان پاییزی گریخته بود، هم چنان که طبل های پیروزی بـرای همیـشه خاموش شده بود حمزه بلطی در میان دشمنی حاکم و هوس های سنجام قرار گرفتـه بـود و نمی‌دانست چه بکند .» (هزار و یک شب، ۱۳۸۸: ۵۵)

« وامتلأ بالحیره کوعاء مکشوف تحت المطر .» (لیالی الف لیله، ۱۹۸۸: ۶۸)

« قلبش همانند شیشه دارویی بدون سرپوش در زیر باران، لبریز از اضـطراب مـی شـد.» (هزار و یک شب، ۱۳۸۸ :۷۱)

« غضب حیال الإهانه فهیمنت علیه طبیعه القویه المتحدیه ... غاضت نوازع الخیر فتـوارت فی أعماق بعیده ... تصدی للهزیمه بوحشیه. » (لیالی الف لیله، ۱۹۸۸: ۴۷)

« حمزه خشمناک از توهینی که بـه او شـده بـود،گرایش بـه نیکوکـاری را در وجـودش خاموش کرد و طبیعت پرشور و آشوبگر بر وی غلبه کرد.» (هزار و یک شب، ۱۳۸۸ : ۵۱)

« ما أشد جزعه ... کأنما اغتسل بماء شطه حامیه ... » (لیالی الف لیله، ۱۹۸۸: ۲۰)

« ترس و وحشت صنعان آن چنان شدید بود که انگار از یک حمام داغ خارج شده است.» (هزار و یک شب، ۱۳۸۸ : ۲۴)

« اختفی وراء جفنیه فی الظلام وراح یتذکر ما فعل ... إنه شخص آخر ... نفسه تتمخض عن کائنات وحشیه لا عهد له بها ... الآن یتجرد من ماضیه و یطوی آماله و یقدم نفسه للمجهول. » (لیالی الف لیله، ۱۹۸۸: ۲۳)

« در پس پلک های بسته در تاریکی در گوشه ای پناه گرفت. او تبدیل به شخص دیگری شده بود. از درونش موجودات هولناک و نا شناس بیرون می آمدند، در گذشته هایش جست و جو می کرد، امیدهایش را به خاک می سپرد و روح و روان خود را به دست انگیزه ای نامعلوم می سپرد .» (هزار و یک شب، ۱۳۸۸ : ۲۸)

براساس دستاورد تحقیق معمولاً احساسات و رفتار ها و امیال و غرایز نابهنجار وقتی سرکوب می شوند از ضمیر آگاه به ناخودآگاه عقب نشینی می کنند، اما هیچ گاه نابود نمی شوند و در موقعیّت های بحرانی در قالب کهن الگوی سایه خود را نشان می دهند .

کام جویی شهریار و کشتن دختران که به دنبال خیانت همسرش اتفاق افتاد و او به خاطر انتقام گرفتن از این خیانت هر شب بانویی را به قصر می آورد و سحرگاهان او را غرق خون می ساخت. این بروز سایه است که در شکلی خونین و وحشتناک نمود یافته است.

«فقالت شهرزاد باضطراب:

إنی خائفه، علی دنیازاد و علی نفسی أیضاً، لاأمان للسفاک. » (لیالی الف لیله، ۱۹۸۸: ۱۱۹)

« شهرزاد پریشان خاطر گفت من به شدت می ترسم، نه تنها برای دنیا زاد بلکه برای خودم هم می ترسم، به یک سلطان مستبد نمی توان اعتماد کرد .» (هزار و یک شب، ۱۳۸۸ : ۱۱۹)

« أتقسم لی علی أن المال جاءک من الحلال ؟ فاضطرب قلبه و لکنه أقسم. » (لیالی الف لیله، ۱۹۸۸: ۱۴۷)

« آجار سلمانی از نورالدین باجناق سلطان خواست که پول او را بگیرد و به کاراندازد. نورالدین از او پرسید: آیا می توانی قسم بخوری که این پول پاک است؟ آجار با اندکی تردید قسم یاد کرد. آجار در حالیکه به عواقب ناگوار سوگندی که یاد کرده بود می اندیشید به خانه

برگشت .» (هزار و یک شب، ۱۳۸۸: ۱۴۸)

«ولکن العهد بالأحلام أن تتلاشی لا أن ترسخ و تتجسد حتی لـتلمس و تـشم ... انقـضت علیها رعده نافذه مرعبه ... هتفت فی یأس .

ـ إنه الجنون ... و نظرت فیما حولها بذهول و هتفت مره أخری :

ـ إنه الهلاک ... و لاح لها الجنون کوحش یطاردها . » (لیالی الف لیله، ۱۹۸۸: ۹۵)

« ولی رؤیاها ناپدید می شوند و باقی نمی مانند تا انسان بتواند آنها را لمس کند و ببوید. ترس و نومیدی دنیازاد بی حد و مرز بود. نگاه وحشت زده ی خود را به پیرامونش گردش داد و یک بار دیگر دستخوش ترس و وحشت شـد . گمـان کـرد کـه در پرتگـاه جنـون غلطیـده است.»(هزار و یک شب، ۱۳۸۸: ۹۷)

پژوهش بیانگر این است که کهن الگوی سـایه در داسـتان هـزار و یـک شـب در بیـشتر قسمت های داستان در نمود منفی خود نشان داده شـده اسـت. آنگـاه کـه فاضـل بـه نـدای شیطانی جن گوش می دهد و قتل های زیادی انجام می دهد و یا جـایی کـه بیـشتر مـردان داستان اسیر وسوسه های زنی به نام انیس جلیس می گردند و حیثیت و دارایـی خـود را بـه باد می دهند، و سرانجام شهریار که اسیر آز و طمـع گـشته و درِ ممنوعـه را مـی گـشاید و از بهشتی که به آن راه یافته بودبیرون افکنده می شود، همه و همه تحت تأثیر نمود منفی سایه قرار گرفته اند. « از دیگر ویژگی های منفی سایه مانند: جاه طلبی، شـهوت و لـذات، تعلقـات مادی، منیّت، حرص و طمع می باشد که در ادبیات عرفانی گاه نفس در قالب شـیطان ظـاهر می شود. می توان گفت هر کس شیطانی در سینه ی خود دارد کـه همـواره مـست از آرزوی جادویی است و اگر این شیطان مسلمان شود، سحری که آدمی در پی آموختن آن است، فقـه وعلم دین می گردد و کفرش بدل به ایمان می شود و معنی سحرحلال که گفتـه انـد همـین است که حاصل مسلمان شدن شیطانی است، که درون هر کسی مانند خـون جریـان دارد. » (عطار، ۱۳۸۷: ۳۲)

بر اساس یافته های تحقیق این شیطان یا همان نفس لوامه که انسان را تا مرز حیوانیـت می‌کشاند، در وجود بیشتر شخصیت های داستان هزار و یک شب نمود یافتـه اسـت، کـسانی چون حمزه بلطی توانسته اند این نفس لوامه رابه مرز انسانیت و عالم معنا نزدیک کنند کـه از حمزه بلطی که داروغه ی ستمگر و طمعکاری بود شخصی در ظاهر دیوانه اما در بـاطن عاقـل ترین شخصیت داستان را بسازد. اما کسانی چون آجار سـلمانی را بـه بـی آبرویـی و خفـت و

خواری بکشاند.

« سایه نمود مثبت هم دارد اگرچه روانکاوان بیشتر به جنبه های منفی سایه پرداخته‌اند، این کهن الگو تأثیرات مثبتی نیز دارد که از جمله ی آن ها می‌توان به بینش عمیق، فراست واقع بینانه، واکنش های مناسب و خلاقیت و آفرینندگی نسبت به مسائل گوناگون دست یافت. »(بررسی کهن الگو ها در شعر مهدی اخوان ثالث، ۱۳۸۹: ۱۱۸)

« أفاقوا ليلتهم من خوف متسلط واطمأن كل أب لعذراء جميله فوعده النوم بأحلام تخلو من الأشباح المخيفه ... و ترددت أصوات : ـ وداعا للدموع ... » (ليالى الف ليله، ۱۹۸۸: ۱۰)

« آن شب همه ی آنان از یک کابوس هولناک بیدار شده بودند، پدرانی که سرانجام درباره ی سرنوشت دختران زیبای خود اطمینان یافته بودند و به خود خواب راحت را که با دیدن اشباح هولناک آشفته نمی شد وعده می دادند. با اشک ریختن خداحافظی کنیم. » (هزار و یک شب، ۱۳۸۸: ۱۶،۱۵)

«سند باد: این ندایی شگفت آور و مقاومت ناپذیر است. بنا بر این با خود گفت: سند باد بختت را آزمایش کن، خودت را در دنیای ناشناخته بیفکن. »(هزار و یک شب، ۱۳۸۸: ۱۷)

« يوسف الطاهر أول من قام بالمبادره ... منذ عزله و هو ثرى يعانى الباطله و الضجر فجاءه الفرج... » (ليالى الف ليله، ۱۹۸۸: ۱۵۹)

« یوسف طاهرکه مورد بی مهری سلطان قرار گرفته بود، وقتی سخنانی در مورد زن خانه‌ی سرخ شنید برقی در آسمان آبیش پدیدار گردید .» (هزار و یک شب، ۱۳۸۸: ۱۵۸)

« برای آجار سلمانی چاره ای جز دست یابی به عروس جوان وفرار با وی، با نخستین کشتی نمانده بود تا در سرزمینی دور دست زندگی جدیدی آغاز کند، زندگی توأم با رفاه، عشق وتوبه از گناهان، با خودش توجیه می کرد که او جنایت کار نیست. آنچه کرده بود ناشی از محرومیت و بی چیزی بود خداوند او را فردی بی چیز با تمایلات یک ثروتمند آفریده بود، آیا این تقصیر اوبود .» (هزار و یک شب، ۱۳۸۸: ۱۴۸)

۴-۲- کهن الگوی نقاب:

« واژه ی نقاب ابتدا در نمایش نامه هابه عنوان صورتک بکار می رفته است که بازیگران برای اجرای نقش به صورت خود می زدند، اما یونگ معتقد است گاهی انسان ها در زندگی واقعی خود نقش بازی می کنند تا حدی که برای شناخت آن ها باید این نقش ها را کنار گذاشت .در اندیشه ی یونگ کهن الگوی نقاب به دو دسته قابل تقسیم است: دسته اول: در

واقع آن چیزی است که شخص نمی باشد، چیزی است که شخص ودیگران فکر می کنند هست. » (یونگ، ۱۳۸۷،: ۲۷۹)

«در تعریف یونگ دسته ی دوم، در بر گیرنده ی نقاب هایی در شخصیت افراد است که آن ها خود نمی دانند زیر سایه ی نقاب پنهان شده اند .»(یونگ،۱۳۷۹ : ۲۷۰)

بر اساس یافته های تحقیق نقاب در حقیقت یک ماسک اجتماعی است که هر کدام از ما برای جلب توجه وتأثیر و پذیرفته شدن توسط دیگران به دست می آوریم. اگر نقاب ونقش، جایگزین خود شخص شوند وشخصیت، خود را به نقش بسپارد جز گمراهی ونقش منفی نخواهد داشت. نجیب محفوظ به خواننده این واقعیت را القا می کند که نقاب ناخودآگاه جمعی است که هنگامی که به صورت خودآگاه ظهور پیدا می کند تا جایی انسان را به پیش برد اهداف و کمال نزدیک می کند که او در پوشش حرفه وچهره، هدفی مثبت را دنبال کند، اما نقاب را جایگزین شخصیت خود نگرداند، بلکه واسطه ای برای پشت سر گذاردن پله های کمال باشد .

« راح یتابع تیار النساء المحجبات ... هل یمکن أن تکون حبیبته إحداهن ؟ و لکن ماأضیع الباحث بلا دلیل. » (لیالی الف لیله، ۱۹۸۸: ۱۰۰)

« نورالدین که جوان پارسایی بود وقتی در رؤیا عاشق دختری زیبا شد، در کوچه وخیابان به دنبال زنان با حجاب می افتاد شاید عشق خود را بیابد. اما کسی که بدون راهنمایی در این راه گام بنهد گمراه می شود. » (هزار و یک شب، ۱۳۸۸ :۱۰۲)

« استشهد الشرفاء الأتقیاء، أسفی علیک یا مدینتی التی لایتسلط علیک الیوم إلا المنافقون، لم یا مولای لایبقی فی المزاود إلا شر البقر ؟ » (لیالی الف لیله، ۱۹۸۸: ۹)

« شیخ عبدالله: افسوس که در حال حاضر شیادان ودزدان بر ما حکومت می کنند، چون تعدادشان فراوان است و به ارتکاب اعمال ناشایست علاقه دارند.» (هزار و یک شب، ۱۳۸۸:۱۰)

« آجار از خدا می خواست که اگر او را از این مخمصه نجات دهد توبه می کند، اما او تبدیل به شخصیتی شده بود که دیگر قادر نبود خود را از آن نجات دهد و توبه کردن برای او سخت شده بود، لذت های نفسانی و اغذیه و شراب و زن میانسال این اجازه را از او می گرفت و او در شخصیتی ناپاک چهره کرده بود .» (هزار و یک شب، ۱۳۸۸ :۱۳۵)

« إنک أیضا من الطغمه الفاسده ... فقال بفخار:

ـ إنی مثل أعلی فی أداء الواجب ... ـ و ألمال الحرام ... ـ ما هو إلا فتات تتساقط من موائد الکبراء ... ـ عذر قبیح ... ـ إنی أعیش فی دنیا البشر ... ـ ماذا تعرف عن الکبراء ؟ ـ کل کبیره و صغیره ، ما هم إلا لصوص و أوغاد ! فقال الصوت متهکما : ـ لکنک تحمیهم بسفیک التبار و تطارد أعداءهم الشرفاء من أهل الرأی و الاجتهاد ... إنی منفذ الأوامر و طریقی واضحه ... ـ بل تطاردک لعنه حمایه المجرمین و اضطهاد الشرفاء ... ـ ما فکر الرجل و هو یؤدی واجبی هذا إلا هلک...ـ إذن أنت أداۀ بلا عقل...ـ عقلی فی خدمۀ واجبی فحسب ... ـــ عذر من شأنه أن یهدر إنسانیۀ الانسان.» (لیالی الف لیله ، ۱۹۸۸: ۴۹)

در ملاقات جن سنجام با حمزه بلطی گفتگویی بین آن دو اتفاق افتاد که نشان می دهد حمزه تحت تأثیر شغل خود، شخصیّت واقعی خود را فراموش کرده است: « جن گفت: خودت هم به این گروه فاسق تعلق داری. حمزه: من نمونه ی زنده ی وجدان حرفه ای هستم. - : و اخذ رشوه - : این ها به جز خرده نان هایی که از سبد بزرگان می ریزد نیست. - : چه عذر ضعیفی ؟! - : ولی من انسانی بیش نیستم. - : درباره ی بزرگان شهر چه می دانی ، بهتر این بود که با شمشیر فولادی ات از مخالفان نجیب و اشخاص با ایمانی که روحیه ی انتقادی دارند حمایت می کردی، چرا دزدان مسلح را حمایت و افراد درستکار را سرکوب می کنی؟ - : فقط اوامر مافوق را اجرا می کنم، راه من به خوبی ترسیم شده است. - : هر کس که شغلی مانند من داشته باشد، فکر می کند هر کاری بکند درست است ، هوش و ذکاوت من صرفاً در انجام وظیفه به کار می رود. - : نتیجه می گیریم که تو آلت فعلی عاری از هوش و ذکاوت بیش نیستی، این عذر بدتر از گناه است که انسان را از گناه بری کند.» (هزار و یک شب، ۱۳۸۸: ۵۴)

دستاورد تحقیق حاکی از آن است که نقاب گاه نمود مثبت دارد و انسان ها درزیر چهره یا حرفه وپوششی جدید هدفی مثبت را دنبال می کنند. در حکایت حمزه بلطی ناخودآگاه نقاب در شکل مثبت نمود یافته:

در قسمتی از داستان عبد الله بری که همان حمزه بلطی است و اکنون به شکل عبد الله حبشی در آمده، در آب هنگام ماهی گیری شخصی به نام عبدالله بحری را می بیند که در آب زندگی می کندکه این شخصیت در طول داستان اهدافی دارد که در پس چهره ی عبدالله بحری وبری به مقصود خود می رسد. عبدالله بری برای رسیدن به خواسته های خود و دشمنی با شر وتبهکاری بوسیله ی جنی به نام سنجام به این شکل درآمده است. این دو

چهره شخصیت هایی هستند که حمزه بلطی در پشت آنها ایفاء نقش می کنـد و نویـسنده را در پیروزی حق بر باطل یاری می کند.

۵-۲- کهن الگوی خرد:

« پیر دانا پدر روح یا جان انسان است. پیر دانا یعنی تفکر، شناسـایی، بـصیرت، دانـایی و تیز بینی. پیر دانا فرا نمود پاره ای صفات اخلاقی است، نظیر ثبت خیر و آمادگی برای یاری و یاوری. »(مورنو، ۱۳۸۶: ۷۳-۷۴)

استنباط نگارندگان این است که در داستان های هزار و یک شب شهرزاد، به آرکی تایـپ عقل وخرد اشاره شده است که این کهن الگو مسیر درست را به انسان نشان می دهد که اگـر انسان تحت تأثیر نمود منفی کهن الگوی سایه ونقاب قـرار بگیـرد از ایـن کهـن الگـو فاصـله می گیرد و به تدریج از راستی و درستی دور می شود. اما اگر عقل را راهنمای خود قرار دهـد و در کنار احساسات به عقل و خرد نیز پناه ببرد بهروزی را در کنار خواهد یافت.

« لماذا لا یسمح لنا بمساندۀ الضعفاء ؟ فقال سهلول بوضوح : ـ وهبهم اللّـه مـا هـو خیـر منکم ، العقل و الروح. » (لیالی الف لیله، ۱۹۸۸: ۱۶۳)

وقتی جن سنجام به استاد سـهلول گفـت :«کـه چـرا بـه مـا اجـازه نمـی دهنـد از فقـرا پشتیبانی کنیم، سهلول به روشنی پاسخ داد: زیرا خداوند تبارک وتعالی چیزی گران بها تـر از پشتیبانی شما عطا کرده است وآن عقل وروح است .» (هزار و یک شب، ۱۳۸۸ :۱۶۱)

« ـ هل ینوی مولای الخروج إلی إحدی جولاته اللیلۀ ؟ ـ فقال بفتور : ـ کلا ... ثم بـصوت منخفض : ـ أوشکت أن أضجر من کل شیء ... فقالت بإشفاق : ـ الحکیم لا یضجر یا مـولای ... فتساءل بامتعاض : ـ أنا ؟! ... الحکمۀ مطلب عسیر ، إنها لا یورث کما یـورث العـرش ... (لیـالی الف لیله ، ۱۹۸۸ : ۲۵۷)

« شهرزاد: آیا سرور من قصد دارد امشب در شهر به گردش بپردازد ؟

شهریار: نه چنین قصدی ندارم .از همه چیز خسته شده ام .

شهرزاد: اشخاص عاقل خستگی را نمی شناسند .

شهریار: عقل موهبتی است که دست یابی به آن بسیار دشوار است و مانند تاج وتخت بـه ارث به کسی نمی رسد .» (هزار و یک شب، ۱۳۸۸ :۲۵۲)

۱-۵-۲- پیر خردمند در هزارو یک شب نجیب محفوظ:

کهن الگوی پیر خردمند در قصه های لیالی الف لیله به یاری گمراهان می شتابد و دلیـل

راه تاریک آنان می گردد، شیخ عبدالله که شاگردان خـود را در هفـت وادی عرفـان رهنمـون شده، مریدانی چون عبدالقادر حکیم، فاضل صنعانی، نورالدین عطرفروش و حمزه بلطـی را در هنگام سختی و گرفتاری راهنمایی نموده است و به نوعی آنان را از جدال خـود بـا خویـشتن رهایی بخشیده و نمایانگر راهی پرفروغ به سوی دریچه ی دل آنـان گردیـده اسـت. دسـتاورد تحقیق نشان می دهد که در همه مراحل زندگی، انسان نیاز به دلیـل راهـی دارد تـا ظلمـات مسیر را به روشنایی هدایت منور گرداند و هر گاه که در پرتگـاه مـشکلات و مظـاهر فریبنـده دنیا سقوط کرد دستی امدادگر او گردد و پرواز روح او را به سوی آسـمان معنویـت همراهـی نماید.

« تنطبع نظرته الحالمة فی قلوب الکثیرین من تلامیـذه القـدامی و المحـدثین و تنطبـع بعمق أیدی فی قلوب المریدین، فهو شیخ الطریق، و قد بلغ منه مقام الحب و الرضی. » (لیالی الف لیله، ۱۹۸۸: ۷)

« نگاه نافذ شیخ در دل بسیاری از شاگردانش خواه قدیمی وخواه جدید رسوخ مـی کـرد وبه طورعمیق وقطعی در قلب مریدانش نقش می بست. او شیخ طریقتی بود که به مرحلـه ی عشق ومعرفت رسیده بود. »(هزار و یک شب، ۱۳۸۸: ۱۲)

« ـ الناس مساکین یا مولای،فی حاجة إلی من یتعامل معهم ویبصرهم بحیاتهم...»(لیـالی الف لیله، ۱۹۸۸: ۱۲)

« عبدالقادر مهینی: ولی انسان موجودی ساده است وبه کـسی نیـاز دارد کـه دسـتش را بگیرد و در زندگی راهنماییش کند .» (هزار و یک شب، ۱۳۸۸: ۱۳)

« و خطر الشیخ علی قلبه کما تخطر نسمة شاردة فی جحیم القیظ ...هفت محمولـة بـین طیات مقطرةمن حنین ... قال لنفسه « هذا وقته » ... جذبه علی أی حال من أعمـق أعماقـة، عندما هتکت الأحزان القشرة الصلبة الملطخة بالدماء ... » (لیالی الف لیله، ۱۹۸۸ : ۵۳)

« خاطره ی شیخ بلخی همانند نسیم خنکی در جهنم تابستان قلـبش را نـوازش داد. بـا خود گفت: اکنون وقت آن رسیده است که به دیدار شیخ بشتابم. اکنون درد ورنج بر وجودش چیره شده بود. ندایی از ژرفای وجودش او را به سوی شیخ می کشاند. »(هـزار و یـک شـب، ۱۳۸۸ : ۵۷)

«انجذبت عینا علاءالدین نحوالر کن الأیمن فهجر حدیث صـاحبه و لـوالی...»(لیـالی الـف لیله، ۱۹۸۸ : ۱۹۰)

« علاءالدین گوش نمی داد ونگاهش به سوی گوشه ی راست تالار خیره شده بود. یک شیخ نحیف ولاغر اندام توجه او را جلب کرده بود. نوجوان احساس کرد تصادفی نیست که نگاهش با نگاه شیخ بر خورد کرده است. از یک سو دعوتی نامحسوس وجود داشت و از سوی دیگر پاسخی مثبت.» (هزار و یک شب، ۱۳۸۸ :۱۸۹)

« ظل علاءالدین صامتا فقال الشیخ : ـ لاأهون من مشقة الطریق بمعسول الکلام فنور الخلاص ثمرة مضنون بها علی غیر أهلها، و الله یتقبل منک ما دون ذلک، و لکن علی قدر همته ... » (لیالی الف لیله، ۱۹۸۸: ۱۹۷)

« شیخ به علاءالدین گفت: نمی خواهم با سخنان شیرین مشکلات طریقت را کم اهمیت جلوه دهم. نور سعادت میوه ای است که کسانی که شایستگی ندارند از آن محرومند.» (هزار و یک شب، ۱۳۸۸: ۱۹۴)

۶-۲- کهن الگوی قهرمان واسطوره:

« هر شخصی وحیوانی که به « من » کهن الگویی کمک کند و او را از بحران نجات دهد نمود کهن الگوی قهرمان است. بحث برانگیزترین ومطرح ترین الگوها، کهن الگوی مربوط به قهرمان بوده است. قهرمان برای قهرمان شدن ناگزیر از سفر کردن است و سفر کهن الگو تغییر و تحول به حساب می آید. حتی همین عبارت بسیار سفر باید تا پخته شود خامی از همین کهن الگوست. »(عباس لو، احسان،۱۳۹۱، نقد کهن الگو گرایانه)

دستاورد تحقیق بیانگر این است که استاد سهلول عتیقه فروش که سالها عمر داشته است و شخصیت مرموز این داستان است همواره در امور خیر مشارکت داشته است و سرانجام در پایان داستان فاضل صنعان مشخص شد که او فرشته ی مرگ، عزرائیل است. هنگامی که حمزه بلطی به شکل دیوانه ای در آمده بود، دید که دوستان او فاضل صنعان و رجب حمال را دست گیر و مورد شکنجه قرار داده اند برای یاری آنان شتافت. او در همه جای داستان حضور دارد ،قهرمانی است که با کشتن شیطان وجود خود به یاری کسانی پرداخته که اسیر شیطان نفس گشته بودند.

« اسطوره های سرزمین های مختلف موضوع کمابیش همانندی را به خود می گیرند که بیانگر ناهشیار جمعی است و تفاوت ناشی از محیط جغرافیایی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی هر فرهنگ و تأثیر آن بر نمود های باستانی است، که این اسطوره ها جنبه تقدس، اعجاز انگیزی و ابهام را با خود به همراه دارند. » (نماد ها و کهن الگو های آغازین،۱۳۸۰ :۹-۴)

اسطوره ها و قهرمانان داستان هزار و یک شب در سراسر داستان بـه چـشم مـی خورنـد. حمزه بلطی یکی از آن قهرمانان است که در سراسر داستان نقش آفرینی می کند.

هنگامی که جن سنجام داروغه حمزه بلطی را به خود آورد و به او گفت که در برابر ظلـم باید بایستد، حمزه نزد ایوب ارمل رفت و به او گفت: من عدنان شومه را کشته ام، ایوب ارمـل داروغه وقت او را برانداز کرد و فکـر کـرد کـه او دیوانـه اسـت، از او پرسـید چـرا ایـن کـار را کرده ای؟ حمزه گفت: من مأمور قتل اشخاص شریر هستم، جنی به نام سنجام مـرا تحریـک به قتل خلیل حمدانی، بطیشه مرجان و ابراهیم عطار کرده است. او با رشادت خـود را تـسلیم نمود، پس او را دستگیر کردند و در ادامه داستان جن سنجام بـه یـاری او شـتافت و او را بـه شکل عبدالله حبشی در آورد همین باعث فرار او از مهلکه شد. (هزار و یک شب، ۱۳۸۸ :۹۱)

« أما عجر فقد تناسی خسارته فی فرحۀ النجاۀ ... و سرعان ما فسخ العقد بینه و بین قمـر و مضی إلی النخلۀ غیر بعید من اللسان الأخضر فانحنی أمام المجنـون المتربـع تحتهـا و قـال بامتنان: ـ إنی مدین لک بحیاتی أیها الولی الطبیب. » (لیالی الف لیله، ۱۹۸۸: ۱۵۵)

«آجار سلمانی از دور مرد دیوانه ای با جلابیه گشاد و ریش ژولیـده را دیـد کـه بـه طـور ناگهانی پدیدار شده است. دیوانه همان کسی بود که همواره ادعا می کرد نامش حمـزه بلطـی و عامل جنایت های بزرگ است که مرگ را شکست داده و دل سنگ سلطان را به رحم آورده و موفق شده است آزادی خود را بـه دسـت آورد. آجـار در مـستی نجـات از مخمـصه بـزرگ زیان‌هایش را فراموش کرد. بی درنگ به سـوی درخـت خرمـایی کـه در کنـار زبانـه ی سـبز روییده بود شتافت و با سجده کردن در برابر مرددیوانـه کـه چهـار زانـو در سـایه ی درخـت نشسته بود گفت: ای مرد دلیر ومقدس، من زندگانی ام را به تو مدیونم .»(هـزار و یـک شـب، ۱۳۸۸: ۱۵۴)

براساس یافته های پژوهش شهرزاد نیز یکی ازاسطوره های داستان هزارویک شـب اسـت که با اعجاز خود زندگی دختران را نجات داد. او مقدس ترین قهرمان داستان برای پدر هـایی است که نگران دختران خود بوده اند. فاضل صنعان هم قهرمان داستانی است که در جدال بـا شر وجریان شب کلاه نامرئی توانست بر شیطان نفس خود فائق آید وبـه طریقتـی کـه اسـتاد شیخ عبدالله به او آموخته بود باز گردد. سندباد برای رسیدن به هدف غائیو گذشتن از دنیـا و اموال آن سفر در دریا و خشکی را با همه ی مصائب آن برمی گزیند و به آن پختگی می رسد که دیگر ماندن در شهر و زندگی روزمره او را قانع نمی کند و باز برای کسب کمالات معنـوی

سفر را بر حضر ترجیح می دهد. آن چه نجیب از کهن نمونه قهرمان نمایش می دهد این است که قهرمان برای وصال به اهداف عالی خود باید کنکاش کند خود را به ورطه ی خطر بیندازد، از جهان ناسوت و تمایلات آن بگذرد و در نهایت برای پرواز روح وجود خود و آزادی و راحتی هم نوعان خود مبارزه کند و حتی جان خود را ایثار نماید.

۷-۲-کهن الگوی تولد دوباره:

از نتایج این نقد ادبی این طور بر می آید که تولد دوباره از جمله صور کهن الگویی و نیرو مند ترین نماد تجدید حیات است. نویسنده وقتی به این نتیجه می رسد که مرگ پایان زندگی نیست، خواه ناخواه به حیطه ی تولد ثانوی وارد می شود. دگر گونی شخصیت دگر گونی است که در روح انسان ایجاد می شود، مثل دگر گونی که در موسی ،خضر ومسیح رخ داده است این دگر گونی مبنای ولادت دوباره است وبه انسان احساس آرامش می دهد. نجیب با تولدی دوباره شخصیت های داستان را از فنا نجات داده و آنان را به بقای أبدی رهنمون شده است. وقتی شهریار گذشته خود را به دست فراموشی می سپارد و تبدیل به شخصیتی رئوف و مهربان می گردد. حمزه بلطی پس از مرگ در هیأتی جدید متولد می‌گردد و جدای از گذشته خود تبدیل به پیر و راهنمای مردم می گردد، هر چند در ظاهر شمایل دیوانگان را داشته اما سرانجام برای همه اثبات می‌شود که نه تنها دیوانه نیست بلکه عاقل ترین است و حاکم او را به عنوان مشاور خود برگزید. اما نمونه هایی از تولد دوباره در هزار و یک شب:

«وخلا دندان إلی ابنته شهرزاد فقال لها : ـ لقد تغیر السلطان و تخلق منه شخص جدید ملیء بالتقوی والعدل.» (لیالی الف لیله، ۱۹۸۸ :۱۵۴)

« وزیر دندان با دخترش شهرزاد خلوت کرد واحساسات خود را با این کلمات بیان داشت: سلطان به کلی تغییر کرده است از این پس تبدیل به موجودی جدید، سرشار از ایمان به خدا وعدالت خواهی شده است.» (هزار و یک شب، ۱۳۸۸: ۱۵۴)

« فشعر بأنه یخطو فوق جلادیه، و بأنه لایبالی الموت بأی قدر جاء ... و قال لنفسه إن الإنسان أعظم مما تصور، و أن الدنایا التی اقترفها لم تکن جدیرة به علی الإطلاق، وأن الأذعان لسطوتها کان هوانا دفع الیه السقوط والتنکر لطبیعة الإنسانیة... و قال إیضا إنه یمارس الآن عبادة صافیة یغسل بطهرها قذر أعوام الإنفاق الطویلة... » (لیالی الف لیله، ۱۹۸۸ :۵۷)

« احساس می کرد از شکنجه گران خود وحتی از مرگ قوی تر است ومتقاعد شده بود

که مقام انسان والاتر از آن است که تصور می کرد .رذالت وپستی هایی که مرتکب شده بود، به هیچ وجه در خور شأن او نبوده است .اگر مجبور به ارتکاب اینگونه اعمال شده بود، به خاطر سقوط اخلاقی وانکار ماهیت انسانی اش بوده است. ازاین پس ایمان پاک شده اش او را از آلودگی های سال های دراز تقوای دروغینش تطهیر می کرد .» (هزار و یک شب، ۱۳۸۸ :۶۰)

« تولد دوباره از جمله باور های نخستین نوع بشر به شمار می رود و بنیان آن بر صورت مثالی یا کهن الگو استواراست. این مفهوم، وجوهی گوناگون را در بردارد که مهمترین آنها عبارتند از: انتقال نفس، تناسخ، رستاخیز، ولادت دوباره وشرکت ذر فرایند دگرگونی. » (یونگ،۱۳۶۸: ۶۲-۶۴)

« فرأی فیما وراء الموت إشراقۀ تبهر الأعین. » (لیالی الف لیله، ۱۹۸۸ :۲۳۰)

«فاضل صنعان را وقتی به میدان اعدام می بردند او می دید در پس مرگ نوری درخشان دیده می شد .» (هزار و یک شب، ۱۳۸۸: ۲۲۵)

« توقع جمصۀ البلطی الموت ولکنه مربه و ذهب ... تساءل « أأناجمصۀ البلطی؟ » و إذا بصوت سنجام یقول: ـ کیف تشک فی ذلک ؟ » (لیالی الف لیله، ۱۹۸۸ :۵۹)

در صفحه۶۲ داستان هزارو یک شب حمزه بلطی آنگاه که سر به فرمان حق فرو می آورد و خلیل حمدانی حاکم ستمگر را می کشد او را به سیاه چال می برند، جن سنجام به یاری او می آید و از او تصویری خلق می کند که به جای حمزه، گردن زده می شود و حمزه زندگی دوباره می یابد. حمزه بلطی از مرگ می ترسید اما مرگ به سرعت از کنارش عبور کرد .« آیا من واقعاً حمزه بلطی هستم؟ سنجام: چگونه می توانی شک داشته باشی؟

« أما هو فینظر بذهلول و لم یکن أفاق من کربه حینما شهد طرد زوجته و ابنته من الدار ... و قد مرا به دون اکتراث و هو متصور فی صورۀ حبشی مفلفل الشعر خفیف اللحیۀ ممشوق القامۀ. » (لیالی الف لیله، ۱۹۸۸ :۶۱)

حمزه هنوز از هیجانات خود خلاص نشده بود که مشاهده کرد همسر و دخترش را از خانه بیرون می کنند. آن دو از کنار او عبور کردند، بی آنکه از دیدن شخصیت جدید ی که در قالب آن قرار گرفته بود ناراحت شوند .این شخصیت جدید یک سیاه حبشی بود با مو های مجعد، خاکستری و اندام موزون. »(هزار و یک شب، ۱۳۸۸ :۶۴)

نجیب با نمود کهن الگوی تولد دوباره در هزار و یک شب به مخاطب خود نشان داده که

تولد دوباره در هر مرحله ای از زندگی امکان پذیر است، مهم این است که مرگ خصلت ها و اعمال ناپسند گذشته را بپذیریم ودر دنیای نیکی ها وپاکی ها متولد گردیم .

۸-۲- کهن الگوی دیو وغول وشیطان :

بر اساس یافته های پژوهش دیو از کهن الگوهایی است که ذهن بشر را همواره به خود مشغول کرده است. در واقع دیو وشیطان اسطوره های شر هستند که در مقابل قهرمانان واسطوره های خیر قرار می گیرند این نمود کهن الگو در داستان هزار و یک شب نجیب محفوظ بسیار قابل دیدن است و در جای جای داستان به جن ها و نمود های شر بر می‌خوریم که در جدال با نیکی وخیر می‌باشند.

« وقال لها : ـ غبت عنی دهرا ... ـ فقالت ضاحکة : ـ لعبت لعبة فی معبد بالهند، وأین کنت أنت ؟ ـ قمت برحلة فوق الجبال... فقالت زرمباحة بإغراء . ـ نجمع بینهما فی دعابة ما کرة . (لیالی الف لیله، ۱۹۸۸ :۹۲-۹۳)

« جن صخر بوت به پری دلفریب گفت: مدت مدیدی است که تو را ندیده بودم .

پری: در یک معبد هندی، سر گرم توطئه بودم. تو بگو کجا بودی؟

-: من مشغول سفر بر فراز کوه ها بودم .» (هزار و یک شب، ۱۳۸۸: ۹۴)

« جن دلفریب: من فکری در سر دارم.

جن صخر بوت: چه فکری؟

- : فکری که شایسته ی شخص شیطان است. با ترفندی شیطنت آمیز آن دو را با یکدیگر رو به رو می کنیم .» (هزار و یک شب، ۱۳۸۸: ۹۶)

« قال سخربوط لزرمباحة وهویضحک بسرور: ـ اللعبة تتمادی فی التعقید وسوف تتمخض عن عواقب مثیرة...فقالت زرمباحة مشارکة فی سروره: ــ تسلیة نادرة ... ــ تری هل تنتحرالجمیلة أم تقتل؟ ـ الأجمل أن تقتل وینتحر أبوها ... ــ هل ثمة مجال للمزید من العبث؟ ـ بل ندع الأمور تجری فی مجراها مادامت فی غیر حاجت لتدخلنا... ــ الحق أنی أخاف...فقاطعته متسائلة: ـ مم تخاف یا حبیبی؟ ـ أن یتسلل الخیر من حیث لا ندری... فقالت بازدراء: ـ لاتکن متشائما ...فضحک سخربوط ولم ینبس... (لیالی الف لیله، ۱۹۸۸ :۱۰۹)

«صخر بوت از خوشحالی در پوستش نمی گنجید و دلفریب هم در خوشحالی شریک او بود.

صخر بوت: یک سرگرمی استثنایی!

دلفریب: به نظر تو دختر زیبا خود کشی خواهد کرد ،یا کشته خواهد شد؟

- : بهتر است خودش را بکشد وپدرش هم خود کشی بکند .

- : آیا راهی برای دامن زدن بیشتر به این آتش وجود دارد؟

- : تا زمانی که دخالت ما لازم نشده، بهتر است بگذاری جریان سیر عادی خود را طی کند .

- : راستش را بگویم من می ترسم .

- : از چه می ترسی ؟

- : می ترسم که بر خلاف میل ما خیری عاید کسی شود .

- : بدبین نباش عزیزم. (هزار و یک شب، ۱۳۸۸: ۱۱۰)

«یونگ شیطان را یکی از صورت های دیرینه ی سایه می داند که جنبه ی خطر ناک نیمه‌ی تاریک و ناشناخته‌ی انسان را نشان می دهد. در حقیقت شیطان را تجسم منفی‌ترین جنبه ی سایه می داند. » (یونگ ،۱۳۷۱: ۱۳۲)

« قال سخربوط محتلا : ـ ماذا أری؟... الأمور تسیر نحو حل سعید! فقالت زرمباحۀ مداریۀ مرارۀ : ـ انتظر، مازاله الطریق ملیئا بالأشواک... (لیالی الف لیله، ۱۹۸۸ :۱۲۳)

« جن صخربوت از اینکه جریان شکل خوبی می گیرد خشمگین می شود (زیرا دنیا زاد فهمیده که معشوق او نور الدین عطر فروش بوده است وکرم اصیل قبول کرده تا نورالدین را پیدا کند)ولی پری دلفریب تلخی خود را فرو می خورد وحاضر نبود واقعیت را بپذیرد .

- : دلفریب صبر داشته باش هنوز راه پر از کمین گاه است. »(هزار و یک شب، ۱۳۸۸: ۱۲۲)

- بر اساس برآورد تحقیق در هزار و یک شب شیطان نفس و اجنه خوبی ها و بدی ها در همه ی حکایت ها خود را نشان داده اند. شیطان نفس بیشتر شخصیت های داستان را بنده خود کرده مانند صنعان جمالی، معروف پینه دوز، آجار سلمانی، فاضل صنعان و داستان انیس جلیس.اما جن قمقام و سنجام که به نحوی برای امتحان شخصیت های داستان فرستاده شده اند و در برخی از روایت ها به راهنمایی قهرمانان نیز می پردازند . دو جن صخربوت و پری مردم را به امیال شیطانی هدایت می کنند و آنان را به پرتگاه هلاکت می کشانند. و اما رهایی از دام شیطان نفس و دو جن کافر بسته به ایمان پایدار یا متزلزل قهرمانان قصه دارد.

۹-۲- کهن الگوی عشق:

عشق از صور کهن الگویی یونگ است .« عشق موجب انسجام درونی وجود است وجسم و روان و خودآگاهی و ناخودآگاهی را هماهنگ می سازد .» (آلندی،۱۳۷۸: ۹)« همه ی انسان ها به عشق نیازمندند چون نوعی وحدت روحی در آن ها بوجود می آورد. در سراسر ادبیات عشق حضوری انکار ناپذیر دارد. معشوق می تواند خدا، مادر یا موجودی برتر باشد.»(بررسی کهن الگوهادر شعر اخوان، ۱۳۸۹: ۱۲۴)

«أین أنت یاحبیبی؟ ما سرک؟ ماذایبعدک عنی ؟، ألم یأسرک کما أسرنی جمالک ؟، ألم تلفحک النار المشتعلۀ فی روحی ؟،ألاترق لعذابی؟ألا تفتقدحبی وأشواقی؟»(لیالی الف لیله، ۱۹۸۸ : ۱۰۱)

« دنیا زاد با خود می گوید: محبوب من کجایی؟ رازت چیست وچه عاملی تو را از من دور نگه داشته است، مگر تو شیفته ی زیبایی من نشده بودی؟ همان طور که من شده بودم، مگر تو از همان آتش نسوخته بودی که مرا می سوزاند؟ آیا در برابر رنج من بی احساس هستی ؟»(هزار و یک شب، ۱۳۸۸: ۱۰۳)

« حاکم علی رغم میل خود به خاطر حفظ جان کنیز خود دلارام، او را آزادکرد و مبلغی پول به او داد و اجازه ی رفتن به دلارام داد. کنیز زیبا قلب حاکم را با خود برد .» (هزار و یک شب، ۱۳۸۸ :۱۸۸)

«هل تنعم بالحب یامعروف؟ـ الحمدلله، لی زوجۀ تهب السعادۀ مع أنفاسها.»(لیالی الف لیله،۱۹۸۸ : ۲۴۰)

« سلطان از معروف پینه دوز پرسید: آیا عشق را یافته ای؟ معروف: به لطف خدا همسری دارم که همچنان که نفس می کشد مرا دوست می دارد .» (هزار و یک شب، ۱۳۸۸: ۲۳۵)

دستاورد تحقیق نشان می دهد که عشق چون آیینه است، عاشق آیینه ی وجود معشوق می شود و معشوق آیینه ی وجود عاشق و در منعکس کردن عشق یکدیگر، نامتناهی را می بینند. نجیب محفوظ عشق را تفاهمی آشکار وسعادت را مفهومی می داندکه در پرتو این عشق نهفته است. این عشق روز وشب ندارد زمان برای آن بی مفهوم است، از ازلیّت به وجود آمده است و تا ابدیّت ادامه دارد. عشق اگر رنگ منفی به خود بگیرد، مرگ برآن ترجیح داده می شود و عشق نرمی و لطافت خود را از دست می دهد. قصه های نجیب محفوظ در شب های هزار و یک شب هر چند سرشار از مکر جنیان و یا موجودات نابکار و مقام و معجزه

است، اما در کل انسان را متوجه واقعیتی فراتر از واقعیت محدود زندگی روزمره می کند و آن آموختن سر عشق و ایمان است و این که اساساً همزیستی مسالمت آمیز در یک جامعه بدون آموختن سر عشق و سرسپردگی به خالق مخلوقات امکان پذیر نیست.

« فشقت عیناها عن دمع یود أن ینطلق فقال شهریار: ـ بیدک أنت أن تعفی عنه و لعلک خیر له من الإمارة ! فلثمت موطیء قدمیه و همت بالانصراف فسألها: ـ ماذا نویت یا جاریة؟ فأجابت ببساطة و بعینین مغرور قتین: ـ العفو یا مولای ... (لیالی الف لیله، ۱۹۸۸ :۱۸۲)

« دلارام با دست پاچگی چشمانش را به زیر افکند. سلطان به او گفت: اما بر عکس من، تو می توانی او را ببخشی، شاید بخشش تو برای او بهتر از امارت باشد. و از زن پرسید چه تصمیمی گرفته ای؟دلارام در حالیکه غباری در دیدگانش دیده می شد به سادگی پاسخ داد، تصمیم گرفته ام او را ببخشم .» (هزار و یک شب، ۱۳۸۸: ۱۸۵)

« فصمت السلطان ملیا ثم سأله : ـ أتستطیع أن تهب السعادة للآخرین ؟ ـ لا حدود لقوة الخاتم و لکنه لا یستطیع اقتحام القلوب ... (لیالی الف لیله، ۱۹۸۸ :۲۴۰)

« سلطان شهریار از معروف پرسید: آیا این قدرت را داری که خوشیختی را به دیگری منتقل کنی؟

معروف: قدرت مُهرنامحدود است. با این وجود قادر نیست قلب ها را به دوست داشتن وادار کند. عشق در دوری وهجران رنگ دیگری می یابد آتشی است که خاموشی ندارد .» (هزار و یک شب، ۱۳۸۸ : ۲۵۲)

« قال بتوسل: ـ إنه یحبک یا شهرزاد ... ـ الکبر و الحب لایجتمعان فی قلب، إنه یحب ذاته أولا و أخیرا ... ـ للحب معجزاته أیضا ... (لیالی الف لیله، ۱۹۸۸ : ۶)

«وزیر دندان به دختر خود می گوید: سلطان تو را دوست دارد.

شهرزاد : غرور وعشق در یک قلب جای نمی گیرد .

وزیر : ولی عشق قادر به معجزه است .» (هزار و یک شب، ۱۳۸۸ : ۱۰)

۱۰-۲- کهن الگوی مام بزرگ:

« مام بزرگ یکی از کهن الگوهای یونگ است مادر به عنوان چهره ی اساطیری و مقدس در ناخودآگاه ذهن بشر جای دارد. همه ی اجداد ما مادر داشته اند، همه از محیطی بیرون آمده ایم که در آن یک مادر یا جانشین مادر وجود داشته است .»(زاهدی، ۱۳۸۲: ۱۵)

بر اساس یافته های تحقیق این تصویر در زن این ذهنیّت را ایجاد کرده که قدرت بی

پایان برای مهر ورزیدن، همیدن و یاری کردن به وی ارزانی گشته است. ازجمله صفات مادر شوق و شفقت مادرانه، قدرت جادویی زنانه، فرزانگی و رفعت روحانی است که برتراز دلیل و برهان است، هر غریزه وانگیزه ی یاری دهنده، هر آنچه مهربان است، هر آنچه می پروراند و مراقبت می کند و هر آنچه رشد و باروری را در بر می گیرد. از جمله صورتهای انسانی که مادر در آنها جلوه می کند، عبارت است از: مادر واقعی، مادر بزرگ، نامادری، مادر زن و هر زنی که خویشی و ارتباط با او برقرار است، مثل: پرستار، دایه، جده و...

«بسیاری چیز ها را میتوان از مظاهر مادر شمرد، مانند: دانشگاه ،شهر، آسمان، زمین، جنگل، دریا و... سایر مظاهر مادر به مفهوم مجازی آن در چیز های متجلی می شود که مبین غایت آرزو های ما برای نجات و رستگاری باشد، مانند فردوس و ملکوت. اینها همگی مظاهر خیر ونیکی مادر مثالی هستند.»(یونگ، ۱۳۶۸:۲۵)

از تحلیل در این اثر ادبی متوان دریافت، مادر مثالی در هزارو یک شب نجیب محفوظ: زمین، درخت، آسمان، دریا، آفتاب، ماه، شب و... می باشند به خصوص زبانه ی سبز در کنار دریا، که زیر درخت نخلی بود و هر کس به گرفتاری مبتلا می شد به این زبانه پناه می آورد و از راهنمایی های پیر خردمند، حمزه بلطی استفاده می کرد.

« ـ الأرض تشرق بنور ربها، و نحو النور یتطلع لیل ونهار جمصۀ البلطی و نورالدین العاشق .» (لیالی الف لیله، ۱۹۸۸: ۱۵۷)

« زمین از نور آفتاب آفریدگارش روشن می شود. وهمین نور است که حمزه بلطی و نورالدین عاشق را راهنمایی می کند .» (هزار و یک شب، ۱۳۸۸: ۱۵۷)

«ـ إذا نامت الرعیۀ نام الخیروالشر،الجمیع شغوفون بالسعادۀ ولکنها کالقمر المحجوب وراء سحب الشتاء ،فإذا وفق حاکم الحی الجدید سلیمان الزینی تساقطت قطرات من السماء مطهرۀ الجو من بعض ما ینتشر فیه من الغبار.» (لیالی الف لیله، ۱۹۸۸ : ۱۵۶)

« هنگامی که مردم به خواب می روند و نیکی و بدی یکسان می شود. همه ی مردم در آرزوی خوشبختی به سر می برند ولی خوشبختی همانند ماه است که ابر های زمستانی آن را پنهان کرده باشند. هر گاه حاکم جدید وظایفش را به خوبی انجام دهد، مثل این است که آسمان با بارانی تطهیر کننده به ما پاداش داده است.» (هزار و یک شب ، ۱۳۸۸ :۱۵۵)

« ورفع وجهه الی السماء المتواریۀ وراء السحب مسلما أمره إلی خالقه...»(لیالی الف لیله، ۱۹۸۸ : ۲۰۴)

« صورتش را به سوی خورشید، که زیر ابرها پنهان شده بود بلند کرد و خود را به دست آفریدگارش سپرد.» (هزار و یک شب، ۱۳۸۸: ۲۰۰)

« فأنشد الشیخ: زائر نم علیه حسنه کیف یخفی الیل بدرا طلعا.» (لیالی الف لیله، ۱۹۸۸: ۲۰۲)

« کسی که با زیبایی خیره کننده به دیدارت می شتابد، مانند قرص ماه است که در تاریکی شب نمی توان آن را پنهان کرد.» (هزار و یک شب، ۱۳۸۸: ۱۹۹)

از دستاورد تحقیق این گونه بر می آید که مادر مثالی ها در جنبه منفی هم به کار می روند و نمود پیدا می کنند هر چیزی که حیات و زیستن را از آدمی بگیرد و تاریکی و ظلمت را به انسان بدهد نمود منفی مادر مثالی است مانند مرگ، دریا، شب ...

« أدرک الموت عبدالله کما أدرک جمصهٔ البلطی من قبل.» (لیالی الف لیله، ۱۹۸۸: ۸۸)

« آن هم دریایی که از زمان های بسیار دور خورنده ی اجساد بزرگان بوده است. عفریت مرگ جان عبد الله را گرفته بود. همانطور که قبلاً جان حمزه بلطی را گرفته بود. »(هزار و یک شب، ۱۳۸۸: ۹۰)

« إنا قد نجیناک من الموت بالموت ... » (لیالی الف لیله، ۱۹۸۸ : ۲۰۵)

« ما تو را به وسیله ی مرگ از چنگال مرگ نجات دادیم . » (هزار و یک شب، ۱۳۸۸ : ۲۰۱)

« فقال إبراهیم السقاء : ـ مجنون حقا من یعرض عن رزق مضمون علی البر لیجری وراء رزق مجهول فوق الماء ... (لیالی الف لیله، ۱۹۸۸ : ۱۱)

« ابراهیم سقا : کسی که در آمد پر خطر بر روی دریارا به در آمد مطمئن بر روی زمین ترجیح دهد بی شک دیوانه است.» (هزار و یک شب، ۱۳۸۸: ۱۰)

۱۱-۲-کهن الگو ی جدال خیر و شر:

« در واقع رمزهای القایی (درون مایه های فرعی) را باید در مورد هر قصه به طور جداگانه بررسی کرد، اما مفاهیمی چون تعادل، هجوم، جنگ، قدرت طلبی، مرگ، زندگی و نهایتاً پیروزی نیک در برابر بد را مهم ترین درونمایه فرعی مشترک میان قصه ها باید به حساب آورد.»(جدال خیرو شر درونمایه شاهنامه فردوسی ،طالبیان یحیی)

یافته های تحقیق نشان می دهد در هزار و یک شب نجیب محفوظ نبرد بین خیر و شر از ابتدای داستان تا پایان آن جلوه ی بارزی دارد و درونمایه روایت ها و قصه های داستان

همین ستیزه ی خیر و شر است.

وقتی جن صخربوت نماد شر با روح خسته فاضل صنعان دست دوستی داد و فاضل را که جز خیر و نیکی نمودی از شرارت در او دیده نمی شد، با شب کلاه نامرئی فریفت و باعث شد تا فاضل ندای وجدانش را نادیده بگیرد و با کشتن برادر دوقلوی مأمور زندان و زیر پا گذاشتن عقاید مذهبی و خیانت به همسرش اکرامان و انجام کارهای ناپسند دیگر، بنده نیروی شر گردید، اما سرانجام فاضل با سر سپردن به خویشتن خود در برابر این شیطان شرربار ایستادو خود را تسلیم تیغه ی عدالت نمود و باز هم شر در مقابل خیر مغلوب گردید. معروف پینه دوز در یک اتفاق اسرار آمیز ادعا کرد که مهر سلیمان را در اختیار دارد و در قهوه خانه در برابر دیدگان مردم به آسمان پرواز کرد و به آهستگی پایین آمد وهمه ی حاضران باور کردند که معروف، قدرت اسرار آمیزی دارد ودارای مهر سلیمان است. حتی شهریار هم از او دعوت بعمل آورد وچنین کاری را از او خواست تا مطمئن شود که معروف مهر سلیمان را در اختیار دارد. معروف در وسط تالار نشست و از خدای خود تقاضای کمک کرد وبه آرامی بالا رفت وباز به آهستگی به زمین بر گشت وبر شهریار فائق آمد، امّا جن صخربوت به حضور او آمد واز او خواست اگر باز هم می خواهد در قدرت خود بماند باید عبدالله بلخی، استاد تصوّف وطریقت ومرد دیوانه(حمزه بلطی) را بکشد. اینجا دوباره شر در برابر خیر قرار گرفته ونابودی خیر را از عامل خود خواستار است .(ر.ک هزارو یک شب، ۱۳۸۸ :۲۳۸)

در هر صورت جدال کهنه خیر و شر در تمام داستانهای هزار و یک شب به نمایش گذاشته شده است وهر کدام از روایت های این کتاب حکایتی است از ستیزه ی خیر وشر.

۱۲-۲-کهن الگوی خود وخویشتن:

« اصول تشکیلات وسازمان دهندگی یک شخصیت، کهن الگویی است که یونگ آن را خویشتن می نامد .خویشتن کهن الگوی مرکزی ناخودآگاه جمعی است. خویشتن کهن الگوی نظم، سازمان دهندگی، وحدت ویگانگی است و به عبارت دیگر کهن الگوهای دیگر را به طرف خود کشیده، به تجلیاتشان در عقده ها و ضمیرآگاه هماهنگی می بخشد و احساسی از ثبات واستحکام ویکتایی به شخصیت می دهد.» (کالوین،۱۳۷۵ : ۷۸)

بر اساس دستاورد این نقد ادبی: در خود، انسان، به تفرد می رسد و به موجودی یک پارچه تبدیل می شود. خویشتن کهن الگویی است که نویسنده در هزار و یک شب در پایان هر داستان شخصیت و قهرمان داستان را متوجه آن می نماید، شهریار در پایان داستان به

خویشتن خود رجوع کرده و از گذشته خود پشیمان و در جهت جبران آن بر می آید. رجب معروف از اینکه دیگران را با ادعایی کذب فریفته دچار تشویش و نگرانی شده و سرانجام نزد حمزه بلطی همه چیز را اقرار می کند. فاضل صنعان خود، به جرم های خود، اعتراف می کند و با گزینش مرگ، به خویشتن خود باز می گردد. بر اساس تحلیل به عمل آمده از این داستان، گریز از خود فناست و باز گشت به خویشتن خود، بقای ابدی است، مانند حکایت حمزه بلطی.

« أحمد الله فلا السرور یستخفنی، و لا الحزن یلمسنی ... » (لیالی الف لیله، ۱۹۸۸: ۹)

«حکیم: خدارا شکر که مرا چنین آفریده است، چون نه شادی مفرط برمن چیره می شود و نه درد و رنج بر من تأثیر می گذارد. »(هزار و یک شب، ۱۳۸۸ : ۱۰)

«نحن نخوض صراعا متواصلا مع أنفسنا والناس والحیاۀ، وللصراع ضحایا لا یحیط بهم حصر... »(لیالی الف لیله، ۱۹۸۸ : ۳۹)

« حمزه در جواب جن: ما در جدال دائمی با خودمان، دیگران و با فرازونشیب های زندگی به سر می بریم وهر جدایی با عث قربانی های بی شمار می شود. »(هزار و یک شب، ۱۳۸۸ : ۴۴)

« فقال سحلول: ـ من ملک الحلم ملک الغد ! »(لیالی الف لیله، ۱۹۸۸ : ۱۰۳)

« استاد سهلول: کسی که در خواب هایش اعم از رؤیا وکابوس چیره شود، ارباب آینده است .» (هزار و یک شب، ۱۳۸۸: ۱۰۴)

« لا یستطیع أن یدمر الإنسان مثل نفسه ... فقال الرجل بغموض: ــ ولا یستطیع أن ینجیه مثل نفسه ... (لیالی الف لیله، ۱۹۸۸: ۱۶۲)

« استاد سهلول به حسین فقیه که در راه انیس جلیس دارائی خود را از دست داده بود، گفت: هیچ کس قادر نیست یک مرد را نابود کند مگر خود او و هیچ کس نمی تواند او را نجات دهد مگر خود او. » (هزار و یک شب، ۱۳۸۸: ۱۶۱)

« و نزع الطاقیۀ من فوق رأسه و رمی بها فی وجهه قائلا: ـ افعل مابدا لک ... قال له : ــ سوف یمزقونک و یمثلون بک ... ـ فهتف: ـ إنی أعرف مصیری خیرا منک ... ــ سوف تندم حیث لا ینفع ندم ... فصاح: ـ إنی اقوی منک... » (لیالی الف لیله، ۱۹۸۸: ۲۲۹)

« فاضل شب کلاه را از سر بر داشت، هرچه جن صخربوت به او گفت: شب کلاه را بگیر وهر کاری دلت می خواهد بکن. دیگر پشیمانی بی فایده است، آنان تو را قطعه قطعه خواهند

کرد و مجازاتی عبرت انگیز تحمیل خواهند کرد، امّا فاضل به او پاسخ داد: خودم بهتر می دانم چه چیزی در انتظار من است، من قوی تر از تو هستم.» (همان، ۱۳۸۸: ۲۲۴) فاضل در برابر فریادهای شیطانی ایستاد وخویشتن گم شده ی خود را یافت هرچند که این بیداری، در سایه ی مرگ نصیب او شده باشد.

« علی مدی عشر سنوات عشت ممزقا بین الإغراء و الواجب ، أتذکر و أتناسی، أتأدب و أفجر، أمضی و أندم، أتقدم و أتأخر، أتعذب فی جمیع الأحوال، آن لی أن أصغی إلی نداء الخلاص نداء الحکمۀ ...» (لیالی الف لیله، ۱۹۸۸: ۲۵۸)

« شهریار: من به مدت ده سال در میان وسوسه وانجام وظیفه سرگردان بودم ، پادشاهی سخت گیر وفاسد وخودکامه بودم، که هر از چندی توبه می کردم. در واقع یک گام به پیش ویک گام به پس بر می داشتم ، ولی در هر صورت بد بخت بودم. اکنون وقت آن رسیده است که به ندای رستگاری و عقل پاسخ دهم .» (هزار و یک شب، ۱۳۸۸: ۲۵۳)

۱۳-۲-کهن الگوی خدا انگاری:

« در یک بن مایه اسطوره شناختی پایه ای وجود دارد که به موجب آن، در اصل همه یکی بوده اند و آسمان، زمین، نر، ماده ودیگران اصلی واحد دارند، امّا بر اثر میوه ی ممنوع، جدایی پیش آمد و ما از جاودانگی دور شدیم. »(کمبل،۱۳۷۷) مسئله ی یگانگی ودیدن آفریننده در همه جهان، اینکه انسان در هر شرایطی خود را به قادر متعالی بسپارد و همه چیز را از ذات باریتعالی بداند به نمود خداانگاری برمی گردد .(ر.ک،کهن الگوی زایش با مادران ازلی، مهین پناهی)

بر اساس کاوش در تحقیق، کهن الگوی خدا انگاری، آرکی تایپی است که در تمامی داستان های هزار و یک شب جلوه دارد ،نویسنده، کهن الگوی خداانگاری را با عبارت های زیبا به قلم کشیده است. خاستگاه خدایی داشتن از تمامی روایت های این اثر هویداست. جایی که قهرمان داستان از اعمال خود پشیمان است و نگران از مجازات این رفتارها به خدا پناه می برد نمود این کهن الگو است .در اکثر نوشته های این اثر، نشانه هایی در مورد خواست خدا و تقدیر انسان ها که توسط خدا رقم می خورد و این که دستی قادرتر از خدا وجود ندارد به چشم می خورد، این اعتقاد مصمم نجیب را در رابطه با این کهن نمونه نشان می دهد. آن چه از نمود این کهن الگو در اثر نجیب محفوظ دارای اهمیّت است، آن است که تقدیر ما به دست خدا رقم می خورد اما انسان ها در برابر خدای خود و اعمال خود مسئول و

پاسخ گو خواهند بود، و فقط به راه او رفتن و از او مدد طلبیدن، فریادرس آنان در وادی های سخت دنیاست.

« کل من علیها فإن إلا وجهه، و من یفرح بالفانی فسوف ینتا به الحزن عندما یزول عنه ما یفرحه، کل شیء عبث سوی عبادته، الحزن و الوحشة فی العالم کله ناجم عن النظر إلی کل ما سوی الله. » (لیالی الف لیله، ۱۹۸۸: ۲۰۰)

« در این دنیا همه چیز موقّتی و گذرا است مگر پروردگار عالم. همه چیز سوای پرستش خدای یگانه بیهوده است. غم وتنهایی از نگاهی ناشی می شود که به چیزی به جز پروردگاردوخته شده باشد .» (هزار و یک شب، ۱۳۸۸ :۱۹۷)

« فقال بهدوء : ـ الله یفعل ما یشاء ... » (لیالی الف لیله، ۱۹۸۸: ۲۳۰)

« استاد هنگام مرگ فاضل آرامش معمولی اش را به او یاد آوری کرد: خداوند عالم هر چه را که اراده کند انجام خواهد داد .» (هزار و یک شب، ۱۳۸۸ :۲۲۵)

« معروف پینه دوز: همه ی امور جریانی را طی می کنند که خدا می خواهد. » (هزار و یک شب، ۱۳۸۸: ۲۳۰)

« ـ جمیع ذلک بفضل الخاتم ؟ ـ بفضل الله یا مولای ! » (لیالی الف لیله، ۱۹۸۸: ۲۴۰)

« شهریار به معروف گفت: همه ی اینها به لطف مُهر سلیمان است .

معروف: بیشتر به لطف پروردگار است .» (هزار و یک شب، ۱۳۸۸: ۲۳۵)

« و قال إبراهیم السقاء: ـ لا شک أنک أصبحت من الأغنیاء یا سندباد ! فقال بامتنان: ـــ الله یهب الرزق لمن یشاء بغیر حساب ... » (لیالی الف لیله، ۱۹۸۸: ۲۴۸)

« ابراهیم سقا به سند باد که پس از مدت ها از سفر دریا بازگشته بود گفت: تو بی شک بسیار ثروتمند شده ای؟ سند باد: خداوند الطاف خود نسبت به بندگانش را شمارش نمی کند.» (هزار و یک شب، ۱۳۸۸: ۲۴۳)

« فصاح به قمقام: ـ لاسرور لمن خلا من الله قلبه ...» (لیالی الف لیله، ۱۹۸۸: ۹۱)

« جن قمقام: کسی که خدارا در دل نداشته باشد، لذات را نمی شناسد. »(هزار و یک شب، ۱۳۸۸: ۹۴)

« فقال سنجام: ـ إذا استقرت السکینة سمعت همسات الأزهار و هی تسبح بحمد الله ... » (لیالی الف لیله، ۱۹۸۸: ۹۱)

« هنگامی که سکوت کامل است، زمزمه نیایش گل ها به درگاه خدا به گوش می رسد.»

(هزار و یک شب، ۱۳۸۸: ۹۳)

نحن نکابد أشواقا لاحصر لها لتقودنا فی النهایۀ إلی الشوق الذی لاشوق بعده، فاعشق الله یغنک عن کل شیء ... » (لیالی الف لیله، ۱۹۸۸: ۱۱۳)

« هوس های که عمیقاً بر روح مان چیره می شوند نامحدود است، همه ی آنها مارا به یک هوس نهایی سوق می دهند، هوسی که پس از برآورده شدن آن هیچ هوسی وجود نخواهد داشت. خدا را دوست داشته باشید، این کار شما را از هر هوسی بی نیاز خواهد کرد.» (هزار و یک شب، ۱۳۸۸: ۱۱۳)

« لکننا ضمن أدواته التی یصنع بها الخیر أو یمحق الشرا! »(لیالی الف لیله، ۱۹۸۸: ۱۹۵)

« علاءالدین در جواب فاضل گفت: ما از جمله ابزار هایی هستیم که خداوند به وسیله ی آنها نیکی را پاداش می دهد وبدی را نابود می کند .» (هزار و یک شب، ۱۳۸۸: ۱۹۲)

۳- عوامل مؤثر بر نجیب محفوظ در داستان هزار و یک‌شب

از رهگذار بررسی کهن‌الگوها می‌توان دانست که نجیب محفوظ نویسنده ی توانای مصری در نگارش هزار و یک شب تحت تأثیر آثار و عواملی بوده است، از جمله :

۱- نجیب در نوشتن لیالی الف لیله تحت تأثیر کتاب هزارویک شب فارسی قرار گرفته و از ساختار و محتوای این کتاب تأثیر پذیرفته است. « هزار و یک شب، یکی از غریب ترین مجموعه های افسانه ای جهان به شمار می آید، شاید با دست به دست گشتن هایش میان اقوام شرقی، تمام جادوی شرق را در خود جمع آورده است. اصل و ریشه ی این کتاب را به هندی نسبت می دهند و شکل تو در توی آن متعلق به این قوم است، پس رد هزار و یک شب در ایران گرفته می شود و بسیاری از قصه های عامیانه ایرانی جایشان را در لا به لای داستان های شهرزاد پیدا می کنند و سر انجام اعراب این کتاب را تکامل می بخشند. با این حساب، هزار و یک شب کتابی است با ساختار هندی، افسانه های ایرانی و نام های عربی به اضافه ی نشانه های چینی و یونانی. » (ثمینی، ۱۳۷۹: ۸۴) ساختار کتاب نجیب محفوظ نیز مانند هزار و یک شب فارسی تو در تو و داستان در داستان است به شکلی که داستان اصلی شالوده و بنیان اثر را در بر می گیرد و داستان های دیگر از دل این داستان خلق می شوند. داستان السلطان و جمصه البلطی از داستان های اصلی به حساب می آیند که تا آخر این داستان ادامه دارند و در راستای این دو داستان قصه های دیگری روایت می شوند .شخصیتی

چون شهریار، شهرزاد، حمزه بلطی، شیخ عبدالله و سهلول از ابتدا تا پایان داستان در پیشبرد روایت نقش ایفا می کنند و در قصه های دیگر نیز حضور پررنگ دارند. اما محتوای این اثر نیز از هزار و یک شب فارسی تأثیر گرفته است. در موارد زیادی قهرمان که در آغاز شخص نیکوکاری است، تحت تأثیر حوادث دچار تردید می شود و با فشار نیرو های منفی، مغلوب پلیدی ها می شود و از قهرمان به ضد قهرمان تبدیل می شود و مرتکب جنایت می گردد. در این اثر انسان به عنوان موجودی عاقل هر کجا و هر زمان که از عقل خود دور شده و تسلیم بی خردی و بی ایمانی و احساسات و خودپرستی گردیده، مرتکب جنایت های باور نکردنی گشته است. اما در فرجام داستان هنگامی که قهرمان داستان به فرامین نفس و دو جن (قمقام و سنجام) گوش نمی سپارد و از قوه ی عقل خود استفاده می کند، پیروز و کامیاب خواهد گردید.

۲- نجیب محفوظ در نوشتن هزار و یک شب تحت تأثیر فضای سیاسی جامعه خود قرار گرفته است. این را از گفت و گوی شخصیت های داستان و فضای خفقان آور که در جای جای حکایت ها به آن اشاره شده می توان فهمید. همچنین عفریت ها و جن ها و نیرو های ماوراءطبیعی که دائماً در شهر ظاهر می شوند و قهرمان را به قیام در مقابل ظلم تشویق کرده اند و به دنبال سرنگونی طبقه حاکم و نیروهای شیطانی هستند، نشانه هایی است که نشان می دهد نجیب تحت تأثیر شرایط سیاسی جامعه خود قرار گرفته است.

۳- نجیب محفوظ نویسنده مسلمان تحت تأثیر دین و آئین خود، همواره در قسمت های مختلف داستان روشنی و امید و پاکدامنی و رستگاری را گوشزد می کند و هنگامی که شخصیت تحت تأثیر کهن الگوی یأس (سایه) امید خود را از دست می دهد او را با کهن الگوی پیر خردمند به کهن الگوی خدا انگاری هدایت می کند. محفوظ با اثرپذیری از ایمان قوی خود به خدای یکتا، همه ی عناصر را در داستانش زنده و پویا می بیند و حتی از عناصر طبیعت کهن الگوی مادر مثالی ساخته که همه دست به دست هم داده و موجبات پرورش ضمیر باطنی آدمی را فراهم کرده اند، کهن الگوهای آسمان، باران، دریا، خورشید، ابر، آفتاب و ... هر کدام به نوعی زمینه تربیت و پرورش نهاد روشن انسان را به عهده دارند. نویسنده تحت تأثیر همین اعتقاد استوار خود کهن الگوی عشق را به خواننده عرضه داشته است که از طریق این عشق ، عشقی خالص و بی غل و غش، برداشتن کهن الگوهایی چون سایه و نقاب در نمود منفی و گذشتن از آنیما در بعد منفی برون گرایی و شکست کهن

الگوی شر و رسیدن به کهن الگوی خویشتن و نهایتاً خدا انگاری به دست می آید.

نتیجه

از رهگذر این پژوهش:

۱- اما از یافته های این پژوهش بر می آید: با به کار گیری عنصر جادو و خلق حوادث غیر قابل پیش بینی که با دخالت موجودات فرا واقعی رخ می دهد، همواره روح دو قطب خیر و شر بر حکایت های داستان حاکم است که در راستای یاری این دو قطب، ناخودآگاه های جمعی فرا خوانده می شوند. در حکایتی از داستان، چون روایت نورالدین و دنیا زاد، شهرزاد و شهریار و یا دلارام کهن الگوی عشق به یاری خیر می شتابد اما در داستانی دیگر حکایت صنعان جمالی، صنعان اسیر خواسته های شیطان می گردد و برای حفظ جان خود تسلیم فرمان های جنی از نوع ابلیس می گردد و کهن الگوی شیطان این حکایت را به نفع شر پیش می برد تا جایی که کهن الگوی خود و خویشتن، صنعان را به خود می آورد و نادم از کرده‌های خود، خود را به دست تیغ عدالت می سپارد. در سراسر داستان کهن الگوهایی چون: (هوس، زیاده خواهی، غرور، اسیر نفس گردیدن، دروغ، جادو، شیطان، سایه و نقاب‌هایی از جنس شهوت) پیکار را به سود شر ادامه می دهند و در آن سوی عرصه ی داستان آرکی تایپ های (پیر خرد، خدانگاری، قهرمان، خود و خویشتن، عشق، آنیما و آنیموس) در بعد مثبت به مدد خیر می شتابند و نیروهای اهریمنی و جادویی داستان را به زانو درمی آورند. نهایتاً از نقد کهن الگویی این اثر ارزنده چنین استنباط می شود که پیروز نهایی میدان در کشاکش خیر وشر، خوبی ها و سوق به سوی رستگاری است. مخاطب در یکایک این قصه ها شاهد درگیری نفس دون و امیال شیطانی با وجدان بشری و حقیقت ذات انسان می باشد، گاه در کنار قهرمان داستان خود را شکست خورده و گاه فاتح میدان می‌داند اما سروری و برتری و جاودانگی خیرو حقیقت را نمی تواند انکار کند.

۲- اگر چه هزار و یک شب زاده ی خودآگاهی فردی است، روح اصلی و بنیادینی که بر آن حاکم است، از ناخودآگاه جمعی بشر سرچشمه گرفته است. هزار و یک شب آیینه ی تمام نمای میراث قومی ـ نژادی بشر است. هزار و یک شب نجیب محفوظ از جمله داستان های رمزی و کهن نمونه ای است که در آن، عناصر ناخودآگاه جمعی دست به دست هم داده و روایت را به پیش می برند.محفوظ در نوشتن هزار و یک شب با استفاده از کهن الگوها به

بیان واقعیت پرداخته است. او افسانه را با واقعیت درآمیخته و از گـذرگاه نفـس گیـر داسـتان عبور داده و نهایتاً نتیجه گیری را به عهده ی خواننده نهاده است. نجیب بـا اسـتفاده از اکثـر کهن نمونه ها، گره افکنی و گره گشایی حکایت ها را به بهترین شکل انجام داده است.

۳- نجیب محفوظ در نگارش این اثر از بیشتر کهن الگوها یاری گرفته و به کمک آن هـا در رسیدن به اهدافش در این کتاب گام بر داشته است. چون در این پـژوهش مجـال بررسـی تمامی کهن الگوهای این اثر نبود به نقد و بررسی شاخص ترین ناخودآگاه های جمعی به کار رفته در نگارش داستان پرداخته شده است که در چکیده و متن اصلی مقاله به آن ها اشـاره و مورد بازبینی قرار گرفتند.

۴- اما اصلی ترین کهن الگویی که اساس این داستان را تشکیل می دهد، جـدال خیـر و شر می باشد. در واقع می توان مفاهیمی چون طمـع ورزی، جنـگ و سـتیزه، قـدرت طلبـی، مرگ و زندگی و نهایتاً پیروزی خیر بر شررا مهم ترین درونمایه ی فرعی مشترک میـان ایـن قصه ها دانست. اما در این قصه ها که حکایت از درگیری انسان ها با موجودات مـاوراءطبیعی و افسانه ای و خرافی دارد، که درگیری میان این دو طرف نشان دهنده ی عـدم تـوازن قـوای انسانی در برابر موجودات افسانه ای است، همواره این درگیری با دلاوری و شجاعت قهرمانـان داستان، خیر را پیروز می گرداند، که در بیشتر قصه ها این برتـری بـه قیمـت جـان قهرمـان داستان می انجامد.

۵- نجیب محفوظ با کـاربرد کهـن الگوهـا چـشمان مخاطـب را بـه سـوی حقیقـت بـاز می کند. همان حقیقتی که دستیابی به آن آسان نیست و باید به مدد کهـن الگوهـایی چـون عشق روح خود را صیقل داد و شهرزاد وجود خود شد و روح خود را با مفاهیم عمیـق تـری از هستی الفت داد. حقیقتی که درپس مصائب سخت زندگی و ترفند های دنیا پنهان گردیـده و فروغ ظهورش با نمود کهن الگوی سایه و ارتکاب اعمال ناپسند محو می شود و یا در نقـابی از شخصیت های سیاه تاریک می گردد. شهرزاد، شهریار، سندباد، رجب معـروف، حمـزه بلطـی، فاضل صنعانی، عبد القادر حکیم، نورالدین و دنیازاد و شخصیت هـای دیگـر داسـتان بـا پنـاه گرفتن در ملجاء کهن الگوی خود و خویشتن، خداانگاری، پیکار با کهن الگوی شیطان نفـس، به یاری کهن الگوی آنیما احساسات پاک و صادقانه خود را بیان مـی کننـد و در برابـر کهـن نمونه ی شر ایستادگی می کنند، تا بارش حقیقت وجـود آدمـی را نظـاره گـر باشـند. همـان حقیقتی که وقتی شهریار بنا به تمنای دل از موقعیت جدید خود جدا می افتد، عبدالله عاقـل

به او می گوید: « حقیقت چون زنی حسود، بر سر راه پویندگان خود، سنگ می افکند. از رشک و غیرت حقیقت همین بس که دائماً راه می بندد و سد می سازد تا دست کسی به آن نرسد. انسان را در کویر حیرت سرگردان می سازد و در دریای تردید غرق می کند. از آن کس که گمان می برد به مقصد رسیده است، فاصله می گیرد، و به آن کس که گمان می برد، از آن دور شده نزدیک می شود. حقیقت دست نایافتنی، نا گزیر و گریز ناپذیر است ... » و مخاطب این حقیقت را که از لابه لای کوی و برزن داستان خود را نشان می دهد در می یابد. نویسنده در القای حقیقت پاک وجود آدمی به ذهن مخاطب که به سوی مقصدی پاک و روشن در حرکت است، فاتح میدان بوده است .

۶- از بررسی قصه های هزار و یک شب این نتیجه برداشت می شود که مهم ترین کهن الگوهای به کار برده شده در این اثر، هم در جنبه ی مثبت، هم در جنبه ی منفی مورد نظر بوده است، که در یک روایت در جنبه ی مثبت و در روایتی دیگر در جنبه ی منفی نمود کرده است. عشق در حکایت نور الدین و دنیازاد و همچنین شهرزاد و شهریار در جنبه مثبت و سازنده به نمایش گذاشته شده است. اما در داستان انیس جلیس و آجار سلمانی به صورت منفی و در نقاب هوس خودنمایی کرده است. نجیب مخاطب خود را به این هدف سوق می دهد که عشق در مرتبه ی معنوی، با رنگ و بوی عرفانی، انسان را به بالاترین مقام لاهوتی پرواز می دهد، و در نقطه مقابل آن هوس تا پایین ترین مرتبه حیوان بودن، انسان را فرو می کشاند. کهن الگوی سایه و نقاب و جن و نیروهای ماوراءطبیعه در این اثر، هم بعد مثبت و سازنده دارند، هم باعث شکست و نابودی می گردند، گاهی این شکست ها پلی به سوی پیروزی است، چون رجب معروف، حمزه بلطی و سند باد و ... ، و گاهی دیگر راه بر گشت و پیروزی باقی نمی ماند چون آجار سلمانی.

۷- نجیب محفوظ قصه های خود را که دقیقاً بافت افسانه ای دارند در قالبی نو روایت می کند. مبارزه ی خیر و شر، سیاست، مکر وحیله ی آدم ها، تأثیر متافیزیک و نفوذ موجودات ماورایی بر زندگی انسان ها و تلاش برای پیروزی حق و حقیقت و پیروزی و شکست مداوم جان آدمی از عناصر اصلی محتوای آشکار قصه ها هستند. نجیب محفوظ با رمز گشایی قصه ها به دنبال کشف محتوای نهانی قصه های هزار و یک شب است. افسانه های هزار و یک شب با ساختاری رمز آمیز و رؤیا گونه، بشر را در درک مفاهیم ناخودآگاه وصورت های مثالی وجود خویش یاری می کنند. در هزارو یک شب ناخودآگاه

فردی مخاطب نیست بلکه عناصر مثالی ناخودآگاه جمعی است که در هر جامعه ی بشری و در میان همه ی انسانها وجود دارد. اخلاق اعتدال ومیانه روی، تلاش بشر برای بهبود زندگی خود ودیگران، تلاش برای دست یابی به عشق وعاطفه، بیداری وجدان جمعی، سابقه ی عرفانی روح بشر، همه وهمه در قصه های نجیب محفوظ رنگ وبویی معاصر پیدا می کند و در عین حال، این ویژگی ها مختص فرد خاصی نیست، بلکه اساساً به نوع بشر تعلق دارد. نجیب محفوظ در لیالی الف لیله جامعه ای ایده آل را در پایان کتاب با تزکیه ودرستکاری شهریار ورسیدن به یک فضای آزاد ودر عین حال اسلامی امکان پذیر می داند.

۸- در نهایت نجیب محفوظ پیروز میدان قلم و نوشتن این اثر است، که به زیبایی و در جای درست کهن الگوها را فرا خوانده است، سختی ها و درد های جامعه را که به نوعی، برگرفته از فضای سیاسی و اجتماعی زمان خود او است، بیان نموده، زمانه ای که مردم اسیر استعمار، زندانی هوای نفس و درگیر روزمرگی های زندگی بوده اند. و شاید این درد بیشتر جوامع کنونی باشد که نجیب به کمک مفاهیم مشترکی که محدود به زمان و مکان خاصی نمی شوند و متعلق به تمامی جوامع انسانی است، این سختی ها و گره ها در زندگی آدمیان را باز کرده و راه گذشتن از آن ها را به کمک ناخودآگاه های جمعی نشان داده است. نجیب محفوظ به مدد کهن نمونه ها راه عروج به سوی نور روشنی با صعود از نردبان عشق به حق و حقیقت را نشان داده است و بر اساس این پژوهش ذهن او در القای این واقعیت پیروز بوده است .

منابع

۱. آلندی، رنه ،۱۳۷۸، عشق، ترجمه جلال ستاری، تهران: توس

۲. امیری، سید محمد، ۱۳۸۶، داستان نویسی معاصر، نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، چاپ اول

۳. باجلان فرخی، م.ح،۱۳۸۰، نمادها و کهن الگوی آغازین، مجله ی کتاب ماه هنر

۴. پناهی، مهین، ۱۳۸۹، کهن الگوهای زایش یا مادران ازلی، سال ۸ ،شماره ۳، مجله ی مطالعات اجتماعی و روان شناختی زنان

۵. پورخالقی چترودی، مهدخت، ۱۳۷۸، نمادهای هم پیوند با درخت، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد۳۲

۶. ثمینی، نغمه (۱۳۷۹)، عشق و شعبده، نشر مرکز، تهران، چاپ اول
۷. ستاری، جلال ،۱۳۶۸، افسون شهرزاد: پژوهشی در هزار افسان، تهران: توس
۸. ستاری، جلال،۱۳۶۶، سه مفهوم اساسی در روان شناسی یونگ، تهران، توس
۹. شمیسا، سیروس، ۱۳۷۸، نقد ادبی، تهران: فردوس
۱۰. ـــــــــــــــ ۱۳۸۳، داستان یک روح، چاپ ششم، تهران: فردوس
۱۱. طالبیان، یحیی،۱۳۸۶، جدال خیر و شر، درونمایه ی شاهنامه فردوسی، شماره ۱۵۸، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد
۱۲. طسوجی، عبداللطیف، ۱۳۳۸، هزار و یک شب، انتشارات علمی، تهران، چاپ اول
۱۳. عباسلو، احسان، ۱۳۹۱، نقد کهن الگو گرایانه، شماره ۶۸، کتاب ماه ادبیات
۱۴. فروزنده، مسعود و زهره سورانی، ۱۳۸۹، بررسی کهن الگوهای شعر مهدی اخوان ثالث، سال اول، شماره دوم، فصلنامه ی تخصصی پیک نور
۱۵. فوردهام، فروید ،۲۵۳۶، مقدمه ای بر روان شناسی یونگ، ترجمه مسعود میر بها، چاپ ۳، تهران: اشرفی
۱۶. کالوین، اس، هال ،۱۳۷۵، مبانی روان شناسی تحلیلی یونگ، ترجمه محمد حسین مقبل، تهران: مرکز فرهنگی و انتشارات جهاد دانشگاهی
۱۷. کمبل، جوزف، ۱۳۷۷، قدرت اسطوره، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر مرکزی
۱۸. محفوظ، نجیب، ۱۳۸۸، هزار و یک شب، دنباله ی داستان های شهرزاد قصه گو، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: مروارید
۱۹. محفوظ، نجیب، ۱۹۸۲، لیالی الف لیله، مجله مکتبۀالمصر
۲۰. مدرسی، فاطمه ،۱۳۹۱، بررسی کهن الگوی سایه در اشعار اخوان ثالث، سال دوم، شماره اول، مجله ی ادبیات پارسی معاصر
۲۱. مورنو، آنتونیو، ۱۳۸۶ ،یونگ خدایان و انسان مدرن، ترجمه ی داریوش مهرجویی، چاپ ۴، تهران: مرکز
۲۲. یونگ، کارل گوستاو ،۱۳۷۷، انسان و سمبل هایش، ترجمه محمود سلطانیه، تهران: جامی
۲۳. ـــــــــــــــ ، ۱۳۶۸، چهار صورت مثالی، ترجمه پروین فرامرزی، چاپ اول، تهران: قدس

۲۴. ـــــــــــــــــــ ، ۱۳۷۳، روانشناسی و کیمیاگری، ترجمه پروین فرامرزی، مشهد، آستان قدس رضوی
۲۵. ـــــــــــــــــــ ، ۱۳۸۷، روح و زندگی، ترجمه لطیف صدقیانی، چاپ سوم، تهران: جامی